

نبرد خلق

کارگران همه ی کشورها
متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

یادداشت سیاسی

مهدی سامع

Mehdi_samee@yahoo.com

روز یکشنبه ۱۴ دسامبر، تیترا اول همه ی خبرگزاریهای جهان را دستگیری صدام حسین، رئیس جمهور سابق عراق تشکیل می داد. پل برمر، مسئول آمریکایی اداره امور عراق، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در بغداد اعلام کرد که صدام حسین، رئیس جمهور سابق عراق، روز ۱۳ دسامبر، ساعت هشت شامگاه شب به وقت محلی، در روستای الدوار واقع در ۱۵ کیلومتری جنوب شهر تکریت، دستگیر شده است. به جز نیروهای ارتشی و یک واحد ویژه که ماموریت دستگیری صدام حسین را به عهده داشتند و تیم خبری همراه آنان، هیچ خبرنگار رسانه های گروهی شاهد ماجرا نبوده و بنابراین گزارشاتی که از نحوه دستگیری وی انتشار یافته، تنها روایت ارتش آمریکا است که می تواند با حقیقت آنچه که واقعا به وقوع پیوسته، کم یا بیش تفاوت داشته باشد.

هنگامی که صدام حسین در روز دوم اوت سال ۱۹۸۹، با زیر پا گذاشتن ضوابط و معیارهای بین المللی، به اشغال کویت مبادرت ورزید، هرگز فکر نمی کرد که در ۹ آوریل ۲۰۰۳ رژیمش فرو خواهد ریخت و پس از مدتی خود او نیز به دام خواهد افتاد. صدام حسین، مانند همه ی دیکتاتورها، از پیروزیهای لحظه ای برای خود و رژیمش، اسطوره می ساخت و گمان می کرد با سلطه بر مردمی که می تواند آنان را سرکوب کند، قادر خواهد بود قوانین و عرفهای بین المللی را هم زیر پا گذاشته و جان سالم بدر برد.

اکنون که دیکتاتور سابق عراق دستگیر شده است، جهانیان در انتظارند تا نحوه برخورد نیروهای ائتلاف که عراق را در اشغال دارند و شورای موقت حکومتی که منصوب مسئول آمریکایی اداره امور عراق است را با صدام حسین مشاهده و ارزیابی کنند.

علاوه بر این، موضوع آینده عراق اکنون مهمترین چالش پیش رو برای اشغالگران و دولت تحت امر آنان و برای افکار عمومی جهان و نیروهای ذینفع در آینده عراق به شمار می رود.

بقیه در صفحه ۲

بازی بزرگ

صفحه ۸

آغاز سال جدید میلادی را تبریک و شادباش می گوئیم

بعضی از شعارهای تظاهرات دانشجویان به مناسبت ۱۶ آذر

- توپ، تانک حراست، دیگر اثر ندارد
- توپ، تانک، بسیجی، دیگر اثر ندارد
- خلخال، مرگ مبارک باد
- هاشمی، هاشمی ایران شیلی نمی شه
- سیمای لاریجانی، خاموش باید گردد
- من اگر برخیزم، تو اگر برخیزی، همه بر می خیزند
- فراندوم، این است شعار مردم
- مرگ بر استبداد
- مرگ بر دیکتاتوری
- شرکت در انتخابات، جنایت، جنایت
- زندانی سیاسی آزاد باید گردد
- خاتمی خاتمی، خجالت خجالت
- خاتمی خاتمی، ننگ به نیرنگ تو
- دیکتاتور حیاکن، مملکتو رها کن
- دانشجو بیدار است، از سدعلی بیزار است
- سلطنت اخوندی دیگر ثمر ندارد

سرمقاله

سازگاری یا چالش؟

در صفحه ۳

چالشها و راه کارهای جنبش کارگری

مروری بر رویدادهای اعتراضی کارگران و

مزدبگیران در آذر ماه

در صفحه ۵

تصمیم شورای حکومتی انتقالی عراق

نقض آشکار حقوق بین المللی است

صفحه ۲۰



پیام تسلیت به خانواده رضایی و به سازمان

مجاهدین خلق ایران

با تاسف و تأثر بسیار
بامداد امروز ۱۵ آذر
۱۳۸۲ آقای خلیل رضایی
درگذشت.



زنده یاد آقای خلیل
رضایی، مردی مقاوم،
مردم دوست و آزادیخواه

بود که طی دو نظام شاه و شیخ هرگز تسلیم زور و زر نگردید. ۸ فرزند برومند این پدر رنج دیده در مبارزه برای آزادی و عدالت به دست مزدوران رژیم شاه و رژیم ولایت فقیه به شهادت رسیدند. آقای خلیل رضایی خود در دو نظام ضد مردمی شاه و شیخ، همواره در کنار مردم و در صف آزادیخواهان قرار داشت و در این راه سخت و طولانی رنج زندان و شکنجه و غربت و از دست دادن فرزندانش را تحمل کرد.

از طرف خود و از طرف رفقاییم در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، فقدان دردمندانه زنده یاد آقای خلیل رضایی را به خانواده رضایی و به سازمان مجاهدین خلق ایران و به همه دوستداران آزادی و عدالت تسلیت می گوئیم.

مهدی سامع - ۱۵ آذر ۱۳۸۲

یادداشت سیاسی

بقیه از صفحه اول

برای مردم عراق، مساله دموکراسی و پایان دادن به اشغال، دو روی یک سکه است که هر یک بدون دیگری، عراق را هرچه بیشتر در گرداب بحران و نا امنی غوطه ور می کند. در این میان، برنامه های مداخله گرانه ولایت خامنه ای نقش برجسته ای دارد.

در خط مشی سیاست خارجی استبداد مذهبی حاکم بر ایران، عراق و مداخله موثر در آن یک نقش کلیدی ایفا می کند. کشور عراق بنا به دلایل گوناگون و منجمله به خاطر ترکیب جمعیتی و سرکوب نیروهای ترقیخواه آن طی چند دهه گذشته، اولین مرحله در استراتژی نظام ولایت فقیه برای ایجاد «اتحاد جماهیر اسلامی» را تشکیل می داده است. اشغال کویت به وسیله رژیم صدام حسین و حزب بعث و میدان دادن به نیروهای اسلامی بنیادگرا در عراق، یک کمک موثر به این استراتژی بود که اکنون برای ولایت خامنه ای بهترین زمان برای به عمل تبدیل کردن آن فرا رسیده است. نظام استبدادی مذهبی حاکم بر ایران، یا نقش اصلی در عراق را طلب می کند و یا عراق را غیر آرام و بدون ثبات می خواهد و در این راه با جدیت و به اشکال مختلف به مداخله گری خود ادامه می دهد. بیانیه ۹ دسامبر شورای موقت حکومتی، یک حلقه مهم در جهت عملی کردن این استراتژی می باشد. اگر نیروهای عراقی مدافع دموکراسی و حکومت عرفی بخواهند سیاست مداخله گرانه رژیم مذهبی ایران را خنثی کنند، راهی جز موضعگیری قاطع در مقابل سیاست توسعه طلبی استبداد حاکم بر ایران پیش روی ندارند.

xxx

قرار است روز اول اسفند ۱۳۸۲، انتخابات هفتمین دوره مجلس ارتجاع برگزار شود. بر اساس ماده ۲۸ قانون انتخابات، مهمترین شروط انتخاب شوندگان به قرار زیر است:

— اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی
— تابعیت کشور جمهوری اسلامی ایران
— ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل متری ولایت فقیه
بر اساس همین قانون، مرجع اصلی که باید موارد بالا را در مورد کاندیداها تشخیص دهد، شورای نگهبان قانون

اساسی است که یک نهاد تحت امر ولی فقیه می باشد.

بر این پایه و اساس، انتخابات مزبور با هر کمیت و کیفیتی که برگزار شود، انتخاباتی ضد دموکراتیک و علیه عالیترین مصالح و منافع اکثریت مردم ایران خواهد بود و سازمان نیز در کنار میلیونها تن از مردم ایران، آن را تحریم می کند.

این انتخابات همچنین در شرایطی انجام می شود که در سراسر جامعه ایران و در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، بحرانی عمیق زندگی میلیونها تن از زنان و مردان ایران زمین را به تباهی کشیده است. فقر، بی حقوقی، استبداد، بیکاری، اعتیاد، فحشا و ... در ایران بیداد می کند و این در حالی است که سرکردگان حکومت با اتخاذ سیاست امتیازدهی گام به گام به خارجیه و سرکوب سیستماتیک مردم ایران، در صدد هستند تا با قلب و بزرگنمایی و ارایه آمار ساختگی و پخش صحنه های دستکاری شده، مدعی شرکت مردم در انتخابات شوند. در حالی که تا چند ماه قبل، دوم خردادها برای تصویب نهایی دو لایحه خاتمی، زمزمه عدم شرکت در انتخابات را سر می دادند، اکنون که به بی حاصل بودن بلوفهای خود پی برده اند، جملگی در صف ثبت نام کنندگان قرار گرفتند تا حتی اگر شورای نگهبان به قلع و قمع آنها مبادرت ورزید، حداقل سهم خود را در گرم کردن تنور ارتجاع پرداخت کرده باشند. دوم خردادها که برای حذف نظارت استصوابی خیز برداشته بودند، اکنون که به فقدان اراده و توان خود پی برده اند، از زبان دبیرکل حزب مشارکت به همان نظارت استصوابی تن داده و اعلام کرده اند که «شرط ما نظارت استصوابی در حد مجلس ششم است» (ایرنا - شنبه ۲۲ آذر ۱۳۸۲)

درست در شرایطی که همگان به سترون بودن مجلس ششم اذعان دارند و بسیاری از نظریه پردازان جبهه دوم خرداد اعتراف کرده اند که در مقابل اصلاح طلبی، دیوار قطور قانون اساسی قرار دارد، سید محمد خاتمی، رئیس جمهور رژیم، روز ۲۴ آذر در بیانیه خود با کلی بافی و عوامفریبی، دوستان و همفکران خود را به کاندید شدن تشویق کرد. خاتمی در بیانیه خود گفته است که: «ضرورت حضور همه سلاطین در مجلس انکار ناشدنی است، و این مهم تنها در صورتی محقق می شود که تمامی افراد و گرایشها و احزاب و جمعیتها در این عرصه حضور یابند و مجلس به معنای واقعی «خانه ملت» باشد.» البته خاتمی در اینجا تعریفی از

«گرایشها و سلاطین» ارایه نمی دهد، اما واضح است که منظور او کسانی است که به اصل ولایت مطلقه فقیه التزام عملی داشته و وفاداری خود را به شورای نگهبان تحت امر ولی فقیه ثابت کرده باشند. خاتمی در بیانیه خود «از تمامی کسانی که به سرنوشت اسلامی و ملی این کشور (بخوانید نظام استبدادی مذهبی ولایت فقیه) علاقمند هستند» درخواست می کند که «با مشارکت خود، عرصه را برای اعمال اراده ملی فراهم کنند. بی گمان ثبت نام افراد با گرایشهای گوناگون بستر ساز این مشارکت خطیر است.» یک روز بعد، آقای دکتر ابراهیم یزدی و دوستان او به این پیام لبیک می گویند و منتظر می مانند تا شورای نگهبان آنان را رد صلاحیت کند.

بدین ترتیب معجزه ای که سعید جریان در مورد انتخابات مجلس هفتم ارتجاع به دنبال آن بود، به شکل مسخره ای از طرف نهضت آزادی در شرف وقوع است. در تشریح این معجزه بهتر است به سخنان یکی از فعالان پیرامون حکومت که در شماره ۳۰ آذر روزنامه اعتماد چاپ شده توجه کنیم. محمد بسته نگار، از چهره های فعال ملی مذهبی، ثبت نام برخی نیروهای این جریان را به معنای شرکت در انتخابات ارزیابی نکرد و افزود: «ما می خواهیم که دستمان باز باشد و حضور در انتخابات را موکول می کنیم به عکس العمل حاکمیت. به هر حال توقعات ما مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی، رفع توقیف از کلیه مطبوعات، لغو نظارت استصوابی هنوز به قوت خود باقی است. شرکت ما در انتخابات پیوند عمیقی با رفتار حاکمیت دارد و در صورت عدم تحقق این شروط در یک تصمیم جمعی موضع متناسب با شرایط را اعلام می کنیم.»

نام این معجزه چیزی جز «شرکت در قدرت با هر شرایطی» حتی به قیمت نادیده گرفتن نقض پایه ای ترین حقوق مردم نیست و نام دیگری هم می توان بر آن نهاد و آن تسلیم به قدرت با هر شرایطی است. انتخابات دوره هفتم مجلس ارتجاع در شرایطی برگزار می شود که ایادی خامنه ای در همه جا رقبای دوم خردادی را از هر طرف تحت فشار قرار داده اند. کاندید شدن تعدادی از فرماندهان سپاه و حمله به دوم خردادها در نماز جمعه ها، از نمونه هایی است که قرار است یا اقدام شورای نگهبان تکمیل شود. در مقابل این یورشها، سران دوم خرداد به گرافه گوییهای خنده دار و تهدید

های توخالی متوسل شده اند که نمونه آن حرفهای شیخ مهدی کروبی است که در شماره روز ۲۰ آذر روزنامه یاس نو منتشر شده است. کروبی از خطاب نماز جمعه می خواهد که «به جای متهم کردن مجلس، صریح و روشن کاندیداهای خود را از پشت تریبون ها مطرح کنند تا معلوم شود یک من ماست چقدر کره دارد.» وی سپس به حربه تهدید توخالی متوسل شده و به گماشتگان ولی فقیه هشدار می دهد که «اگر بخوانند به این روش ادامه دهند توپخانه موشکی مجلس که بردش هم بیش تر است آغاز به کار می کند.»

آقای کروبی به خوبی می داند که در مقابل «تویچیهای» ولی فقیه، «ترقه» ایشان نه صدایی دارد و نه پژواکی و البته یکی از مسئولین اصلی این فلاکت، شخص ایشان است که در اولین ماههایی که بر کرسی ریاست مجلس تکیه زد، در مقابل نامه خامنه ای سرفرو آورد. اکنون خیلی دیر است که آشخ مهدی کروبی برد موشکهای خود را به رخ ولی فقیه بکشد. روز ۱۷ آذر، عبدالله مؤمنی، دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت، در میزگرد مجلس و جنبش دانشجویی که در محل خبرگزاری کار برگزار شد در باره موقعیت مجلس ششم و مساله انتخابات آتی گفت: «دانشجویان در انتخابات شرکت نخواهند کرد و این رویکرد بیش از آن که مربوط به عملی نبودن مناسب فرایند انتخابات باشد به تنزل جایگاه مجلس در نزد برخی حاکمان مربوط است.» وی افزود: «جایگاه مجلس در هیچ دوره ای به اندازه دوره ششم تنزل پیدا نکرده بود و محال است که مجلس بتواند در یکی دو ماه مانده به انتخابات، حیثیت و اعتبار خود را باز یابد.» مؤمنی با بیان این عقیده که در حال حاضر برگزاری دموکراتیک انتخابات هم نمی تواند تغییری در جایگاه مجلس ایجاد کند، عمده ترین چالش مجلس ششم را تقابل بین اراده عرفی و اراده شرعی دانست.

به حرفهای آقای عبدالله مؤمنی این را باید اضافه کرد که تقابل بین شرع و عرف مهمترین چالش جامعه ماست که خود را در تضاد بین مردم ایران با استبداد مذهبی ولایت فقیه نشان داده است و تا زمانی که این تضاد وجود دارد، هیچ انتخاباتی دموکراتیک نخواهد بود.

سرمقاله

سازگاری یا چالش؟

منصور امان

یک رویداد تاریخی و پراهمیت چگونه می تواند تحت تاثیراتی که پدید می آورد، به موضوعی مناقشه برانگیز تبدیل شود؟ این پرسش به ظاهر ناهمگون اینک در برابر رویداد اهدای جایزه صلح نوبل به خانم شیرین عبادی گشوده شده است. هیچکس منکر رویکرد جاهلانه و سازگار با منطق و اسباب استبداد که باند ولایت فقیه در برابر خانم عبادی پیش گرفته، نیست. و به همین گونه کمتر تحلیل گری، خوش آمد گویی باند "اصلاح طلب" حکومت، را جز با انگیزه های سودجویان و فرصت طلبانه توضیح می دهد. اما محدود نمودن ارزیابیها در این باره به دوگرایش یاد شده، اگر در خوش بینی زیاده نسبت به تاثیرات اهدای این جایزه ریشه نداشته باشد، بی گمان از نزدیک بینی سیاسی سرچشمه گرفته است. بهره گیری از امکان پدید آمده در سایه ی اهدای جایزه صلح نوبل به یک زن ایرانی، فاکتوری است که مستقل از رویکردهای شناخته شده ی باند های رژیم ملاما، دیدگاههای موجود در این رابطه را از یکدیگر متمایز می سازد و به گونه ای بدیهی به چالش برسر ارزیابی آن رهنمون می شود.

آنچه که بیش از هرامر دیگری به فاصله گیری برداشتها پیرامون این موضوع راه برده است، رویکردهایی است که خانم عبادی بی درنگ پس از اعلام اهدای جایزه صلح نوبل به او، اتخاذ نموده است. نخستین قاضی زن ایرانی، به گونه ای پی گیر از "سازگاری اسلام و حقوق بشر" سخن می راند و با همین میزان از انگیزه، خواهان شرکت مردم در انتخابات شده است.

در این میان، بافشاری خانم عبادی برگمان نخستین، از چنان ژرفایی برخوردار شده است که وی حتی دلیل اعطای جایزه یاد شده به خود را فرستادن نشانه ای برای تاکید بر این امر ارزیابی کرده و در این باره معتقد گردیده است: "این نشانگر آن است که جامعه بین المللی متوجه شده است که اسلام، دین تروریسم نیست و اسلام مغایر با حقوق بشر نیست". اشاره مکرر خانم عبادی به نادرست بودن ترم "جنگ تمدنها" نیز در همین چارچوب قرار می گیرد و او توسط نفی ناسازگاری اسلام و حقوق بشر، به اثبات نزدیکی مولفه های تمدن اسلام و تمدن غرب برخاسته و بدین وسیله به نقد انگاره "تصادم تمدنها" می پردازد.

باورخانم عبادی، به گونه ای ناگزیر او را به اثبات این نظریه رهنمون می

شود و به جستجو و تبیین برداشتها و مستندات رایج دینی برمی انگیزد. برنده ی جایزه صلح نوبل، بدین منظور نخست از وجود دو تفسیر از اسلام و بالطبع دورویکرد در برخورد به مساله حقوق بشر آگاهی می دهد و سپس به جداسازی آنها از یکدیگر همت می گمارد. او به عنوان نمونه، به موضوع احکام ثانویه در بخش "سازگار" اسلام اشاره نموده و رسیدن مدافعان آن به درک ضرورت به روز کردن اصول و آداب دینی را بشارت می دهد. خانم عبادی برداشت خود را با قید یک مثال، یعنی فتوای آیت الله صناعی مبنی بر دادن اجازه ی قضاوت به زنان، مستند ساخته است. پیش از پرداخت به گفتارهای نظری خانم عبادی، بی فایده نیست اندکی نیز در باره ی ارزیابی اولیه او به تمعق نشسته شود. پرسش این است که آیا به راستی خانم عبادی دریافت جایزه مزبور را مدیون توجه ویژه جامعه بین المللی "به عدم مغایرت اسلام و حقوق بشر" می باشد؟ در این واقعیت جای بحث نیست که یک پیام اهداکنندگان جایزه، می تواند پرکردن فاصله ای باشد که پس از ۱۱ سپتامبر و تحول سیاست بین المللی به رهبری ایالات متحده، بین کشورهای متروپل و حاشیه ای پدید آمده است. یک اقدام مودت آمیز نمادین که مقدم بر تاثیرات گلوبال آن، چهره بهتری از اروپا در مقایسه با رقیب آمریکایی آن ارایه می دهد.

اما خانم عبادی شهرت خویش را به دلیل ظاهرشدن در نقش مبلغ مذهبی و میانجی گر تمدنها کسب نکرده است، برعکس این کوششهای به گونه ی ذاتی حقوق بشری وی بوده که وکیل خانواده های کشته شدگان جنایات "قتلهای زنجیره ای" را به پیشاپیش صحنه رانده است. تاکنون نه خانم عبادی ادعا کرده است که در گذشته یک کوشنده و نظریه پرداز رابطه اسلام و حقوق بشر بوده است و نه پیشینه ای او بیانگر چندان تلاشهای چشمگیری در این زمینه است که شهرت وی را به اتاق کمیته ی داوران موسسه ی نوبل گسترش داده باشد. حتی در بیانیه رسمی که به مناسبت اعلام نام خانم عبادی به عنوان برنده جایزه انتشار یافت، نقطه ثقل دلایل

خانم عبادی نیز زمانی که اجرای عدالت در مورد قربانیان "قتلهای زنجیره ای" و خانواده های آنان را طلب می کرد، دفاعیات خود را بر پایه اثبات ناسازگاری سلاخی انسانهای بیگناه با این یا آن برداشت مذهبی، تنظیم نکرده بود. او به عنوان سخنگو و مشاور حقوقی خانواده های کشته شدگان، رفع بیدادگری با هر تفسیر از آن را خواستار شد. این همان نقشی است که اکنون و در یک دامنه ی گسترده تر، اهدای جایزه صلح نوبل به او محول کرده و از او انتظار می رود.

تلاش برای شکل گیری یک تفسیر دموکراتیک و مدرن از اسلام، آخرین موضوعی است که می توان با آن به مخالفت پرداخت. این رویکرد را تنها واپس گرایی رشد یابنده در بیشتر کشورهایی با اکثریت مسلمان توضیح نمی دهد. از این نیز مملوس تر، شرایطی است که کشورما در اثر چیرگی ارتجاع مذهبی بدان دچار گردیده است. اما در این امر که به طور مشخص جایزه صلح نوبل مناسبترین ابزار برای حرکت در این مسیر به شمار می آید، جای تردید بسیار وجود دارد. مهمترین این چارچوب سیاسی- اجتماعی مشخصی است که خانم عبادی تحت آن به طرح انگاشت خود پرداخته است. او به عنوان یک کوشنده حقوق زنان و کودکان که شهروند حکومتی استبدادی با درونمایه ایدئولوژیک است، با به پیش کشیدن یک موضوع عملا غیرموجود، یعنی سازگاری اسلام و حقوق بشر، نماینده و محرک هیچ تحول مثبتی به سود تغییر شرایط واقعا موجود به شمار نمی رود. خانم عبادی با جامعه ای فرضی که در یک سوی آن جبهه نیرومند لوترهای حوزه علمیه و در سمت دیگر بنیادگرایان واپس گرا به مثابه دونبروی تاثیرگذار کم و بیش هم وزن در برابر یکدیگر به صف آراییی پرداخته باشند، روبرو نیست. هرگاه چنین بود، برآمد این نبرد، فاکتوری بس مهم در چگونگی سازوکار اجتماعی و قوانین ناشی از آن به شمار می رفت و کوشش برای به سرانجام مطلوب رساندن این رویارویی، واقعی و ارزنده می نمود. آنچه که ظاهرا خانم عبادی را به قایل شدن چنین وضعیتی در جمهوری اسلامی تشویق می کند، جدال دوگروهبندی سیاسی در درون حکومت و بهره گیری یک جناح مشخص از گفتمان، ادبیات

بقیه در صفحه ۴

عنوان شده برای توضیح این گزینش را فعالیتهای مشخص او در زمینه ی حقوق کودکان و زنان تشکیل داده است. پیام به جهان اسلام و تقویت این یا آن گرایش دینی، حداکثر به صورت حاشیه ای و به مثابه تاثیر غیرمستقیم این انتخاب، به میان آورده شده است. بر این مبنای، تصویری خطا نیست هرگاه باز تعریف رسالت خانم عبادی از دفاع مشخص و موضوعی از حقوق بشر به تبلیغ یک نظرگاه مجرد، گذشتن از کنار چند حقیقت و به سود رویکردهایی نه چندان سازگار با شرایط و نیازهای واقعی شهروندان ایرانی و حقوق آنان انگاشته شود.

مستقل از انگیزه یا انگیزه های مختلفی که به مثابه پیش زمینه اهدای جایزه یاد شده می تواند وجود داشته باشد، برای خانم عبادی و همچنین کلیه افراد و جریاناتی که به استقبال این امر شتافتند، پوشیده نیست که تاثیر بی واسطه اهدای جایزه پراهمیت صلح نوبل، بر انگیزختن توجهات و حساسیتهای در محافل و افکار عمومی بین المللی نسبت به وضعیت موجود حقوق بشر تحت حاکمیت جمهوری اسلامی و موقعیت کنونی شهروندان آن می باشد. این رویداد از آنجا که بستر مادیت یافته ای برای توجه دادن به پایداری حقوق فردی و اجتماعی شهروندان ایرانی فراهم آورده است، به ویژه برای مدافعان و کوشندگان ایرانی حقوق بشر دارای اهمیت است.

بهبود وضعیت حقوق بشر در هر نقطه از جهان، مستلزم به چالش کشیدن رابطه ی مستقیم حکومت و قوانین آن با شهروندان و حقوق آنان و نقد نمودهای مادیت یافته آن است. هر سیستم استبدادی یا دیکتاتوری، به گونه ای پایداری حقوق طبیعی افراد و جامعه را مشروع جلوه می دهد، کشاکش اصلی اما برسر فلسفه و دلایلی که این سازواره ها نقض اختیارات فردی و گروهی را توسط آن توجیه می کنند، نیست. هنگامی که دستور کار مبرم روز را پرداختن به موارد مشخص نادیده گیری (به عنوان مثال) حق آزادی بیان یا اعمال شکنجه تشکیل می دهد، مجادله ی آکادمیک و در اینجا حوزوی، برای اثبات ارزشهای شناخته شده عموم بشری، تنها به مفهوم به حاشیه راندن اصل موضوع می باشد.

سازگاری یا چالش؟

بقیه از صفحه ۳

وتبلیغات متفاوت در نبرد خود علیه باند رقیب می باشد. اما این واقعیت، هرگز به مفهوم شکل گیری یک نیروی رفرمیست و تحول گرا که دگرگونی دموکراتیک بینایهای مذهبی را هدف گرفته باشد، نیست. همانگونه که بی گمان خانم عبادی نیز توجه کرده است، پروتستانتیسم اسلامی "هیچگاه از نقد ابداعاتی که به گونه مستقیم درتوازن قدرت نقش ایفا می کنند، فراتر نرفته است. به چالش گرفتن ولایت مطلقه فقیه یا نظارت استصوابی، نقد ابزارهای نوع معینی از قدرت سیاسی به حساب می آید که به طور گوهرین با حقوق طبیعی فردی و موضوعی عمومی، ناسازگار است. نه ناقدین این ابزارها و نه آیت الله های کارگذاشته شده ای همچون صانعی، منتظری، موسوی اردبیلی و جز آن، باصل موضوع، یعنی این نوع از قدرت سیاسی که از آمیختگی دین و دولت به هم آمده است، مشکلی ندارند. اینان هیچ کجا مخالفت خود با ولی فقیه و قوانین و اسبابهای تحکیم کننده قدرت او را مترادف با خواست حاکم گرداندن قوانین عرفی و پیرو آن، جدایی دستگاه مذهب از ساختار دولت معرفی نکرده اند. و این درحالی است که در این میان آشکار گردیده باتوجه به شرایط کنونی و پیشینه بیش از دو دهه حکومت ملایان در ایران، یک رفرم دینی که شایستگی نشانده شدن براین جایگاه را داشته باشد، مقدم برهرامر دیگری با پرداخت صریح و شجاعانه به این امر، هویت یافته و متمایز می گردد.

هنگامی که خانم شیرین عبادی اهرم جایزه صلح نوبل را در خدمت سازگار نمودن "اسلام و حقوق بشر" به کار می گیرد، پر واضح است که به "اسلام" مشخصی اشاره دارد که به دلیل قرار گرفتن در مسند قدرت، از توانایی نقض "حقوق بشر" برخوردار گردیده است. اشاره او به "سوء استفاده حاکمان از اسلام" نیز به گونه ی روشن تری همین مطلب را متذکر می شود. برای دریافت توهم برانگیز و گمراه کننده بودن این ارزیابی، یادآوری گوهر و منشا قوانین در تمدن معاصر که توجه بدان در حقیقت بیانیه های عموم بشری مانند منشور جهانی حقوق بشر یا قوانین اساسی نظمهای عرفی را ممکن ساخته است، نیازی نیست. قوانین و دستورالعملهایی که در ایران، به عنوان نمونه تجاوز به کودکان و نوجوانان دختر را مجاز می شمارد، زنان و کودکان را به بردگان پدر، همسر یا بستگان ذکور تبدیل می کند، آزادی گفتار، دیدگاه، نشر و حتی سلیقه ی شخصی را از افراد سلب می

نماید و آنان را با قهر و تقلب از دخالت در تعیین سرنوشت گروهی خود به عنوان جامعه بازمی دارد، نه یک فرهنگ غیررسمی و نه شریعتی محفلی است. قوانین مزبور بخش ثابت تنظیماتی را تشکیل می دهند که حکومت برای اداره جامعه نگاشته و قانونمند ساخته است. قوانین کیفری، حقوق مدنی، دادگاهها، زندانها، ضابطین قانون و دریک کلام تمامی سازوکارهای حقوقی و بوروکراتیک جمهوری اسلامی از این کلاف بافته شده اند. بنابراین خواست "سازگاری" احکام مزبور با حقوق بشر در عمل - با همیزان از حسن نیت و انگیزه های پراگماتیستی که طرح گردیده باشد- از آنجا که گوهر الهی - دینی قانون در یک نظام مذهبی را نادیده می انگارد، درحقیقت حکومت مذهبی را به عنوان یک مرجع مشروع و صلاحیت دار قانونگذاری عرفی به رسمیت شناخته و از این راه آمیختگی دین و دولت را نیز به اجبارگردن نهاده است. مایه ازای مادی چنین پنداری در قلمرو سیاست، ظاهر شدن یکباره ی خانم عبادی در کنار آن صف بندی سیاسی است که گویا تفسیرمتعادلتروسازگارتی ازباورهای دینی خود ارایه می دهد. به دشواری قابل تصورات که خانم عبادی آزادیهای سیاسی را در زمره حقوق بشر به شمار نیارد، با این وجود و درحالیکه حق آزادی انتخاب کردن و انتخاب شدن به آشکارترین صورت از مردم، جریانات دگر اندیش و مخالف سلب گردیده است و درعزای انتخابات فرمایشی مجلس هفتم، حتی مرده شورهای "اصلاح طلب" نیز اشک می ریزند، مردم را به "قهر نکردن با صندوقهای رای" فرامی خواند. به همین ترتیب، خانم عبادی، کوشنده حقوق بشر، انتظارات خود از مجلس کنونی را برآورده شده می بیند و برای سپاسگذاری از گامهای بلندی که مجلس نمایندگان حکومت در بازگشت دادن و تامین حقوق بدیهی مردم ایران به جلو نهاده است، بردست "یکایک" اعضای آن بوسه سمبولیک می فرستد. درجای دیگری، خانم عبادی با یک ژست فروتنانه، حجت الاسلام خاتمی را برای دریافت جایزه صلح نوبل، سزاوارتر از خود می خواند. پیشنهادی که به گونه ی کنایه آمیز می تواند چندان بیراه هم نباشد. چه، مردمسالاری دینی، قرائتهای مختلف از دین، گفتگوی تمدنها و ترمهای دیگری که خانم عبادی اینک رسالت خویش را در توضیح و پیشبرد آنها خلاصه کرده است، پیش از او توسط آقای خاتمی و یاران "اصلاح طلب" وی، طرح گردیده بودند. و از این نظر، هرگاه پیش شرط اهدای جایزه مزبور به خانم عبادی، سردادن شعارهای تبلیغاتی از این دست بوده باشد، به راستی نیزرییس جمهور رژیم اسلامی، از تقدم بیشتری برای دریافت آن برخوردار است.

این حقیقت که درهم آمیزی رویکردهای برنده جایزه صلح نوبل با گرایش "اصلاح طلب" حکومت تا چه اندازه قادر به محدود نمودن تاثیرات روشنگرانه و عملی جایزه مزبوری باشد را می توان به خوبی از سخنرانی خانم عبادی در آکادمی نوبل، به مناسبت دریافت رسمی آن برگرفت. او در حالیکه از یک تربیون معتبر و خطاب به میلیونها تن در سراسر جهان سخن می گفت، ترجیح داد به جای برانگیختن توجه "جامعه بین المللی" نسبت به سرنوشت هزاران زندانی سیاسی در جمهوری اسلامی، به وضعیت زندانیان گوانتانامو بپردازد. خانم عبادی همچنین به انتقاد از "حمله به کشورهای دیگر به بهانه ایجاد دموکراسی" پرداخت بدون آنکه حتی به یک واژه، از جنگ روزانه استبداد دینی حاکم بر ایران با دموکراسی و حقوق دموکراتیک مردم، دست به شکایت ببرد.

زینبار بودن این برخورد حتی در امرتامن حداقلهایی همچون بهبود نسبی وضعیت حقوق بشر در ایران، نیازمند توضیح نیست. هنگامی که یک مدافع شناخته شده حقوق بشر با شهرت جهانی، نکته ای برای افزودن بر کارنامه رژیم حاکم بر کشور خود ندارد، بالطبع حاکمان، نگرانی کمتری پیرامون داوری نهادها و محافل بین المللی خواهند داشت. امری که به آنان دست گشاده تری برای پایمالی حقوق شهروندان خود می بخشد.

برخلاف سفسطه های رایج و آب گل آلود کردنهای سنتی، هیچ کس از خانم عبادی یا دیگر کوشندگان که برای بهبود شرایط در این یا آن بخش زندگی اجتماعی تلاش می کنند، متوقع ایفای نقشی که یک حزب یا جریان اپوزوسیون به عهده دارد، نیست. همزمان بی عملی و مماشات با حکومتگران از طریق پنهان شدن در پس "نداشتن وظیفه اپوزوسیون" نیز، قابل پذیرش نمی باشد. منطق دوگانه ی خانم عبادی که از یک سو خویشتن را از سیاست به دور معرفی کرده و از سوی دیگر در نقش یک لیدر حزبی، مردم را به اقدام مشخص سیاسی، یعنی شرکت در انتخابات فرامی خواند - چه او خود باور داشته باشد یا نه - یک جانبداری مشخص درصفت بندیهای اجتماعی موجود در ایران به سود مجموع حکومت و نه حتی یک بخش جداگانه آن است.

همه ی سخن این است که اعتبار و تاثیرات مثبت جایزه صلح نوبل، نمی بایست در باتلاق رقابتهای سیاسی جناحهای حکومت فرورفته وهزینه ترمیم چهره ی "نظام" سازگار با حقوق بشر" گردد. برای یک کوشنده حقوق بشر، گزینش جایگاه خود و ترسیم روشن نقاط تمایز آن با دستگاه استبداد دینی، دشوار نخواهد افتاد.

غلامحسین صالحیار درگذشت

غلامحسین صالحیار، روزنامه نگار و مترجم قدیمی مطبوعات در نزدیک هشتاد سالگی، در تهران درگذشت.

بی بی سی روز یکشنبه ۲۳ آذر با اعلام خبر فوق گزارش کرد که:

این نوشته کوتاه صبح شنبه در یکی از روزنامه های تهران، خبر از مرگ کسی داد که از نیم قرن پیش عضو موثری از خانواده مطبوعات ایران بود و سردبیر صاحب نام و مبتکر چند روزنامه و مجله . گرچه از بیست سال پیش گوشه عزلت گرفته بود.

صالحیار که بعد از شهرویر بیست مانند بسیاری از جوانان آن روزگار به حزب توده پیوست و از عبدالحسین نوشین درس بازی در تئاتر گرفت، در سال های بعد در نمایشهای مردمی با کسانی مانند مرتضی احمدی و عزت الله انتظامی شرکت کرد تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد که کوتاه مدتی به زندان افتاد، و سرانجام به مطبوعات پیوست.

اولین کار غلامحسین صالحیار در مطبوعات، مترجمی بود در روزنامه اطلاعات و خبرگزاری پارس، بعدها به دبیری سرویس خارجی خبرگزاری و هم روزنامه اطلاعات رسید و در سال ۴۴ سردبیر اطلاعات شد، و در سال ۱۳۴۸ با تاسیس روزنامه آیندگان به عنوان اولین سردبیر آن حاضر شد و به روزنامه نگاری مدرن نشان داد.

صالحیار بعد از آیندگان، روزنامه مردم را پایه گذاری کرد و به دنبال آن در سال ۵۴ به رادیو و تلویزیون

بقیه در صفحه ۱۸

چالشها و راهکارهای جنبش کارگری

مروری بر رویدادهای اعتراضی کارگران و مزدبگیران در آذر ماه

زینت میرهاشمی

در ادامه سیاستهای دولت جمهوری اسلامی جهت خصوصی سازی واحدهای تولیدی، بحران اقتصادی و ورشکستگی در بخشهای تولیدی همچنان رو به افزایش است. دولت در برنامه سوم «توسعه» به بهانه «کوچک سازی» بخش دولتی اقدام به سپردن واحدهای تولیدی به بخش خصوصی نمود.

به دنبال بحرانهای ناشی از سیاست خصوصی سازی، بخشهایی از صنعت و تولید دچار از هم پاشیدگی شدند. آسیبهای اجتماعی و کاری ناشی شده از این سیاست، به طور مستقیم کارگران و مزدبگیران و زحمتکشان را دربر می گیرد. از این رو، کارگران بسیاری از واحدهای تولیدی بحران زده یا تعطیل شده، ماهها و سالهاست که نسبت به عدم دریافت حقوق خود اعتراض دارند. بیکاری و عدم امنیت شغلی از جمله آسیبهایی جدی و آشکار است که کارگران دچار آن شده اند.

بنا به داده های آماری، در استان گیلان، بیش از ۴۰ درصد واحدهای تولیدی یا بحران روبرو هستند. همچنین حدود ۷ هزار کارگر شاغل از کار اخراج و امنیت شغلی ۱۰ هزار کارگر به خطر افتاده است.

در استان گیلان بحرانهای ایجاد شده در واحدهای تولیدی از جمله چینی گیلان، جوراب گیلان، شرکت بیا، آلو مکت، آسانسور و پله برقی گیلان، چرم رودبار، چرم گیلان، صدر ماکارون، زربافت شمال، ترنج طلایی، سیمان تایل، آلومینیوم خزر، نساجی شمال، تن ساز، آریا مکت و ... هزاران کارگر را با بیکاری مواجه کرده است. براساس گزارش منابع کارگری، کارگران این واحدها از سه ماه تا یک سال حقوق نگرفته اند. کارگران شرکت «پارس ایران» در استان گیلان، ۵ ماه است حقوق دریافت نکرده اند.

نصرتالله دریابویی دبیر اجرایی خانه کارگر استان مازندران، در گفتگو با ایلنا (آذر) گفت: «بیش از ۵۰ درصد از کارخانه هایی که در آنها طرح تغییر ساختار اجرا شده، تعطیل شده اند.» سه واحد تولیدی در مازندران، شرکت ریسندگی کل، کولر گازی ایران و دستمال سازی حریر قائم شهر با حدود ۵۰۰ کارگر شاغل تعطیل شده اند.

کارگزارش را با بیکاری و عدم دریافت حقوق روبرو کرده است.

در حالی که وضعیت معیشتی کارگران و زحمتکشان ایران در اثر سیاستهای سرمایه داری انگلیسی و خسی تر از گذشته می شود، مجلس ششم، لایحه ایجاد وزارت رفاه و تامین اجتماعی را تصویب نموده است.

طرح فوق با مخالفت گسترده جامعه کارگری و همچنین نهادهایی مانند انجمنهای اسلامی کارگری و شوراهای اسلامی کار مواجه شد. از جمله دلایل مخالفت جامعه کارگری با طرح می باشد، از بین رفتن استقلال صندوق تامین اجتماعی است. صندوق تامین اجتماعی با عمری حدود ۵۰ سال، از حق بیمه کارگران که توسط خود کارگران پرداخت شده است، ایجاد شده است. دولت به این صندوق به میزان بالایی بدهکار است. صندوق تامین اجتماعی، تقریباً نقشی خصوصی دارد و زیر نظر نهادهای کارگری فرمایشی اداره می شود. با ایجاد وزارت رفاه و تامین اجتماعی، صندوق تامین اجتماعی زیر مجموعه وزارت تازه تاسیس رفاه قرار خواهد گرفت.

طرح ایجاد وزارت رفاه و تامین اجتماعی، مورد مخالفت شدید کارگران قرار گرفته است. نهادهای فرمایشی دولتی کارگری معتقدند که استقلال سازمان شورای عالی و تامین اجتماعی و هیت نظارت بر تامین اجتماعی با تشکیل وزارت رفاه و تامین اجتماعی



زیر سوال رفته و کارگران هیچگونه نظارتی بر آن نخواهند داشت. احمدی، عضو کمیسیون اجتماعی مجلس رژیم در باره کارایی طرح فوق می گوید: «در حال حاضر، صندوق سازمان تامین اجتماعی قادر به پاسخ گویی بسیاری از نیازهای کارگران نیست، پس چه تضمینی وجود دارد که پس از سلب استقلال آن و وابسته شدن صندوق به وزارت خانه ای بزرگ

کارگران کارخانه الکتریک رشت مدت دو ماه است که حقوقشان را دریافت نکرده اند. کارگران کارخانه مزبور، در ۳۰ آذر، به دلیل عدم دریافت حقوق دست به اعتراض زدند.

کارگران شرکت پتروشیمی اراک در آذر ماه نیز همچنان به حرکتی اعتراضی خود در قبال سیاست انتقال کارگران به بخش خصوصی، ادامه دادند. کارگران به مدت سه روز دست به اعتصاب غذا زدند. آنها در محل کار حاضر و از خوردن غذا خودداری کردند. تبدیل قراردادهای کاری به قراردادهای موقت و در ادامه اخراج، از جمله آسیبهای ناشی از طرح تغییر ساختاری در واحدهای تولیدی است. صاحبان واحدهای تولیدی، کارگران را با قراردادهای طولانی تبدیل به کارگرانی با قراردادهای موقتی می کنند. طبیعی است که حقوق کارگران با قراردادهای موقت، بسیار پایین تر از حقوق قبلیشان است و همچنین شامل بسیاری از مفاد قانون کار مانند بی-مه های اجتماعی و مزایای شغلی نمی شوند.

مرادی، مسئول شورای اسلامی کار شرکت صنایع راه سازی و معدن ایران، در گفتگو با خبرنگاری ایلنا در این مورد گفت: «مسئولان، کارخانه را به ۳ شرکت زیر مجموعه تقسیم کرده اند و آنها تحت عنوان پیمانکار فعالیت می کنند و این پیمانکاران با اعمال فشار، کارگرانی را که ۷ سال به صورت قراردادی (پیمانکار) فعالیت می کردند با مبالغ بسیار پایین تر از حقوق خود به کارگر (قرارداد موقت) و در صورت اعتراض، کارگران تهدید به اخراج می شوند.»

کریمی، عضو کانون عالی شوراهای اسلامی کار، روز ۱۴ آذر، در رابطه با قراردادهای پیمانی گفت: «در دو سال آینده، ۹۹ درصد کارگران با قراردادهای موقت کار خواهند کرد.» کارگران شرکت سامیکو همدان، نسبت به عدم دریافت حقوق و مزایای معوقه ۲۸۸ میلیون تومانی خود اعتراض دارند. شرکت سامیکو به مدت ۹ ماه تعطیل و

بتواند، از عهده تعهدات رفاهی کارگران برآید.» (ایلنا ۱۷ آذر) کارگران در اعتراض به تصویب لایحه وزارت رفاه و تامین اجتماعی، روز چهارشنبه ۱۹ آذر را روز راهپیمایی سراسری اعلام کردند. قرار بود راهپیمایی فوق در شهرستانها در مقابل دفاتر سازمان مدیریت و برنامه ریزی استان و در تهران در مقابل مجلس رژیم برگزار شود.

روز ۱۸ آذر مدیر کل سیاسی استانداری تهران اعلام کرد که: «تاکنون مجوزی برای راهپیمایی کارگری روز چهارشنبه مقابل مجلس صادر نشده است.» علی تالی در گفتگو با ایلنا همچنین گفت: «کمیسیون ماده ۱۰ احزاب مجوزی برای راهپیمایی کارگران صادر نکرده است و استانداری تهران سعی می کند طی گردش کاری، غیر قانونی بودن این راهپیمایی را به دستگاههای مختلف از جمله نیروی انتظامی و حفاظت مجلس اعلام کند.»

یکی از شعارهای برجسته دانشجویان در حرکتیهای اعتراضی ۱۶ آذر امسال، شعار حمایت از خواسته های کارگران بود. دانشجویان در پلاکاردی مشخص نوشته بودند «جنبش دانشجویی از اعتصابات کارگری حمایت می کند». حمایت جنبش دانشجویی همراه با اعتراضهای جنبش کارگری، دولت مدعی اصلاح طلبی را با ترس روبرو ساخت. دولت با راهپیمایی مخالفت و اجازه راهپیمایی اعتراضی به کارگران در ۱۹ آذر را نداد.

تعالی مدیر کل سیاسی استانداری تهران، با موضع گیری خود کارگران را تهدید کرد. وی گفت کارگران در صورت راهپیمایی بدون اجازه با پاسخگویی دستگاه قضائیه روبرو خواهند شد.

به دنبال ساخت و باخته های مسئولان نهادهای کارگری وابسته به قدرت، راهپیمایی کارگران لغو شد. حسن صادقی رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار، در گفتگو با ایلنا (سه شنبه ۱۸ آذر) گفت: «براساس توافقات صورت گرفته، مقرر شده تا صد تن از نمایندگان جامعه کارگری، در خصوص مصوبه اخیر مجلس، با رئیس و اعضای هیات رئیسه مجلس دیدار و گفتگو نمایند. نظر به این مسأله، راه پیمایی کارگری فردا برگزار نخواهد شد.»

باوجود مخالفت حکومت با راهپیمایی کارگران، در برخی از شهرستانها منجمه سمنان، هرمزگان و کرمانشاه، کارگران اقدام به گردهماییهای اعتراضی نسبت به تشکیل وزارت رفاه و تامین اجتماعی نمودند.

جهان در آینه مرور

لیلا جدیدی

رسوایی دوست و متحد
بوش در اکوادور

هنوز چند ماهی از برکناری سنچز، رئیس جمهور بولیوی که طی اعتراضات و خیزشهای خونین و وسیع مردم این کشور صورت گرفت نگذشته است که کشور اکوادور، یکی دیگر از دولتهای تحت حمایت دولت بوش در این قسمت از جهان، دستخوش بحرانهای غیر منتظره ای گردید.

ماجرای با انتشار خبری در روزنامه کومرسیو، یکی از روزنامه های معتبر کشور آغاز شد. این روزنامه، دریافت ۳۰ هزار دلار رشوه از قاچاقچیان مواد مخدر توسط گیتی ارس، رئیس جمهور اکوادور، جهت پیشبرد مبارزه انتخاباتی سال ۲۰۰۰ را فاش کرده بود. قاچاقچیان مزبور که برادران فرناندز نام دارند، به همراه تعداد دیگری از همدستان خود، در ماه اکتبر سال جاری، به جرم قاچاق کوکائین دستگیر شده بودند. گیتی ارس نخست این اتهام را رد کرد. او گفت که هرگز با برادران فرناندز ملاقات نکرده است و تهدید کرد چنانچه این روزنامه منبع خبری خود را اعلام نکند، مورد تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت. طرفداران او نیز تعداد زیادی از روزنامه های کومرسیو را سوزاندند. دیری نگذشت که روزنامه مزبور با چاپ عکسهایی از گیتی ارس و فرناندز که شامل تصویر ملاقات آنان در قصر رئیس جمهوری نیز می شد، مدارک لازم را به مردم ارائه داد. لازم به تذکر است که بنا به قانون اساسی این کشور هر مقام دولتی که از منابع کسب شده از تجارت مواد مخدر، در راه تبلیغات انتخاباتی استفاده کرده باشد، سریعاً برکنار می گردد. گیتی ارس نیز بارها اشاره کرده بود که چنانچه ثابت شود او نیز هزینه انتخاباتی خود را از این منبع تأمین کرده است، استعفا خواهد داد.

پس از فاش شدن و اثبات این ماجرا، رئیس جمهور به دفاع از خود پرداخته و گفت تمام کسانی که در انتخابات ایالت منابلی شرکت کرده اند، هم اکنون و هم در گذشته، ناچار به کسب حمایت برادران فرناندز بوده اند. برای روشن شدن ژرفای آبروریزی که به بی اعتباری رییس

جمهور اکوادور انجامید، آگاهی از پیش زمینه هایی که به قدرت رسیدن او را ممکن ساخت، مفید به نظر می رسد. گیتی ارس، رئیس جمهور اکوادور، در پی به دست گرفتن رهبری یک جنبش مسلحانه علیه دولت جمیل ماها، رئیس جمهور وقت، و پس از محاصره کاخ ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۰، به ریاست جمهوری این کشور انتخاب گشت. این حوادث در حالی رخ داد که تظاهرات و اعتراضات گسترده مردمی علیه سیاستهای نادرست اقتصادی، فساد و بی لیاقتی جمیل فاهاد، فرا گیر شده بود. گیتی ارس پس از محاصره کاخ رییس جمهوری، بی درنگ حزب "نجات ملی" را به همراه CONAIE بزرگترین سازمان مردم بومی این کشور که هزاران نفر را برای حمایت به پایتخت آورده بود، تشکیل داد. در واقع گیتی ارس از کاندیداهای چپ به حساب می آمد و غیر از برخورداری از حمایت سازمان بومیان، از پشتیبانی اتحادیه های تجاری و احزاب مهم دیگری مانند حزب دمکرات و حزب سوسیالیست این کشور نیز برخوردار بود. اما دیری نگذشت که او نیز در مسیر مخالف منافع مردم به حرکت درآمد. از جمله وی تعهدات سنگینی که در ماه مارس سال گذشته صندوق بین المللی پول، IMF، در برابر پرداخت وام ۲۰۵ میلیون دلاری به دولتش درخواست کرده بود را پذیرفت. این تعهدات فشار سنگینی بر اکوادور که با جمعیت ۱۳ میلیونی دارای ۷۰ درصد جمعیت فقیر می باشد، وارد ساخت. از سوی دیگر، فساد و تقلب بخشهای متعددی از دولت اوتاکون فاش گردیده است. در ماه نوامبر سال جاری، تعدادی از اعضای کابینه او که شامل وزیر دارایی نیز می شد، ناچار به استعفا گشتند. وزیر دارایی برای پرداخت بدهی ۱۱/۴ میلیارد دلاری این کشور، با IMF زد و بندهایی داشته است. فاش گردیدن این تقلبات پشت پرده، موجب شد دولت گیتی ارس تدریجاً حمایت افسار گوناگون جامعه از جمله کارگران، روستاییان و مردم بومی را از دست بدهد، به طوریکه بنا به یک همه پرسی، تعداد طرفداران او به ۱۵ درصد کاهش یافته است.

نقش آمریکا در این کشور

هنوز مدت زمانی از انتخاب گیتی ارس نگذشته بود که وی برای دیدار با جورج بوش به ایالات متحده سفر کرد. پس از این ملاقات، رییس جمهور آمریکا او را "بهترین دوست و متحد در امر مبارزه با قاچاق مواد مخدر و تروریسم"

سفر ریچ به اکوادور، نشانگر نگرانی و دلواپسی شدید واشنگتن پیرامون احتمال انفجار اجتماعی در سراسر این منطقه است. در پی خیزشهای خونین بولیوی، در کشور کلمبیا نیز بحرانهای وسیعی ایجاد گشت. حمایت از رییس جمهور دولت دست راستی این کشور، آلوارو اوربیه، در اثر فاش شدن فساد و تقلب بسیاری از اعضا کابینه او و بویژه اختلافات داخلی، شدیداً کاهش یافت. در کشور پرو نیز طی اعتراضات و اعتصابات وسیع مردم علیه خصوصی سازی و بی لیاقتی دولت، محبوبیت رییس جمهور این کشور، الهندرو تولدو نیز به ۱۶ درصد تنزل یافته است.

شکافهای بل تخیلی تونی
بلر بین آمریکا و اروپا

تونی بلر، نخست وزیر بریتانیا، همواره ادعا کرده است که در سیاست خارجی خود را بر پایه ایجاد پلی بین دولت بوش و اتحادیه اروپا پی ریزی می کند. او با اقدامات سیستماتیکی که در این راه انجام داده است، ظاهراً از هیچگونه کوششی فروگذار نکرده است. اینکته آقای بلر به چه میزان در ایجاد پل مورد نظر خود موفق بوده، سوالی است که پاسخ آن را بایستی در نتایج گفتگوهای او با سران این دو قاره یافت.

چند روز پیش از سفر سه روزه جورج بوش به انگلیس که در ۱۹-۲۱ ماه نوامبر سال جاری صورت گرفت، تونی بلر در سخنرانی خود پیرامون نقش اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا گفت که آینده بریتانیا بر پایه این دو "ستون دوقلو" استوار گشته است. او با اعتراف به وزنه ی کم اروپا در سیاستهایش، ادامه داد که نزدیکی بیشتر به آمریکا، با هدف "حفظ منافع بریتانیا" صورت گرفته است. آقای بلر بارها با همین برهان در برابر اعتراضات گسترده جامعه انگلیس به جنگ با عراق و پافشاری در حمایت از دولت بوش، خواست مردم این کشور را نادیده گرفته است.

پاداش حمایتهای بی دریغ بلراز دولت بوش، نه تنها بی اعتنائی کامل رئیس جمهور آمریکا به درخواستهای او، بلکه فشار بیشتر از جانب آمریکا بوده است. تعارفات حیل گرایانه بوش هنگام ملاقاتش از بریتانیا و ادعای "دوستی ویژه" بین این دو کشور، تنها به بازی گرفتن هر چه بیشتر بلرو وادار کردن او به اجرای اوامر واشنگتن بوده است.

بقیه در صفحه ۷

خوانند. این گفته در حقیقت بدین معنا بود که دو رییس جمهور با یکدیگر متحد گشته اند تا به جنگ علیه چریکهای کلمبیایی بستانند. از سوی دیگر به آمریکا اجازه داده خواهد شد که پایگاههای نظامی خود را در مرز این کشور مستقر کند و البته دست سرمایه گذاری خارجی باز شده و آمریکا نیز در غارت منابع مهم نفتی این کشور سهیم باشد. از این جهت و نیز در اثر تجربه اخیر کاخ سفید در بولیوی که تلاشهای همه جانبه آن برای سرکوب مردم بیخاسته این کشور بی نتیجه ماند و قادر به جلوگیری از سقوط رییس جمهور آن نشد و همچنین نگرانی پیرامون ازدست دادن یکی پس از دیگری حامیان خود در اثر خیزشهای اجتماعی در این منطقه، به حمایت از گیتی ارس پرداخت.

دولت بوش نه تنها پس از فاش شدن همکاری "بهترین دوست و متحدش در امر مبارزه با قاچاق مواد مخدر" با قاچاقچیان مواد مخدر دست از حمایت او بر نداشت، بلکه برای نجات وی از هیچ تلاشی نیز فروگذار نکرد. اوتوریچ، فرستاده بوش در آمریکای لاتین، به این کشور سفر کرد تا حمایت آمریکا از گیتی ارس را به نمایش بگذارد. این در حالی است که دولت آمریکا از حملات نظامی و سرکوب چریکهای کلمبیایی به این بهانه که آنان نیروهای خود را از راه تجارت کوکائین تأمین میکنند، کاملاً حمایت کرده و در آتش آن نیز دمیده است. لازم به یادآوری است که آقای اوتوریچ، یک تبعیدی دست راستی کوبایی است که در تأمین مالی عملیات نظامی از راه تجارت مواد مخدر یک کهنه کار به شمار می رود. او رییس دفتر تأمین سلاح و آموزش کنتراهای مورد حمایت دولت آمریکا در جنگ با ساندنیستها در نیکاراگوئه بود. همانطور که بعداً فاش گشت، بخش مهمی از هزینه های مالی کنتراها توسط قاچاق کوکائین و با همدستی سازمان سیا تأمین می شده است.

همانگونه که نمونه اخیر نشان می دهد، جنگ علیه قاچاق مواد مخدر مانند جنگ علیه تروریسم تنها زمانی دارای اهمیت است که منافع آمریکا در میان باشد و در سایر موارد کاملاً نادیده گرفته می شود.

در زمانی که آمریکا در لجنزاری که خود در عراق ساخته گیر افتاده است، از توجه به آنچه که به طور تاریخی "حیاط خلوت" خود خوانده نیز فروگذاری نمی کند. کنترل و نفوذ در این منطقه از جهان، از اهمیت استراتژیکی برخوردار است، بویژه در مناطقی که دارای نفت و گاز طبیعی می باشد.

جهان در آینه مرور

بقیه از صفحه ۶

جدید، تعداد نظامیان اروپایی را به هزار و پانصد سرباز کاهش داده، آنها را با گذاشتن این شرط که چالشی در برابر NATO ایجاد نکرده و تنها در ماموریت‌هایی درگیر شود که آمریکایی‌ها مایل به انجام آن نیستند.

بدین صورت، در خاتمه این دیدار هیچگونه توافقی پیرامون موضوعات کلیدی مانند مسئله عراق و چگونگی استقرار و عملکرد نیروهای متحد دفاعی اروپایی صورت نگرفت. همچنین یکی دیگر از موضوعات مورد اختلاف که فرانسه و آلمان بر آن اصرار می‌ورزیدند، یعنی برخورداری نیروهای مزبور از ستاد فرماندهی مستقل در عراق، نیز رد شد. آقای شیراک پس از این ملاقات، در پاسخ خبرنگاران به نبود اعتماد بریتانیا به فرانسه اشاره کرد و با کلافه‌گی اصرار ورزید که نیروهای اتحادیه اروپا، با NATO در تضاد نیستند و فرانسه و آلمان حرکت‌های مغایر با آن را در سر نمی‌پروراندند. آقای بلر با ابراز بی‌اعتمادی اشاره شده از جانب شیراک، با دست خود بر پی‌که آرزوی ساختن آنرا دارد شکاف ایجاد کرد.

آقای شیراک، پس از ملاقات با تونی بلر، به خبرنگارها گفت که تصمیم واشنگتن مبنی بر واگذاری قدرت به دست نشاندگانش در عراق تا ماه ژوئن و همچنین برگزاری انتخابات در سال ۲۰۰۵، "بیش از حد به درازا کشیده شده و به نظر من ناقص است." او گفت: "نقش سازمان ملل تا کنون تشریح نشده است" و "دولت فعلی عراق ارتباط زیادی با آمریکا دارد و به نظر مشروع نمی‌آید."

شکافهایی که در پل ارتباطی مورد نظر بلر بین آمریکا و اروپا ایجاد شده بود، زمانی عمیق‌تر شد که جک استرا، وزیر امور خارجه انگلیس، پیرامون مساله نزدیکی به آمریکا و اروپا، از تونی بلر نیز یک قدم فراتر رفت و اظهار عقیده کرد که بدون اروپا هم "زندگی ادامه می‌یابد." جک استرا گفت که برنامه‌های دفاعی اتحادیه اروپا در مرکز ثقل قانون اساسی اتحادیه اروپا قرار دارد و این با خواست نزدیکی ما به آمریکا مغایر است. او افزود چنانچه لازم باشد از حق وتوی کشور خود برای رد تصمیمات همکاری دفاعی اروپا استفاده می‌کند و تاکید کرد که "ما پیرامون مسائل دفاعی- مالیات و سیاست خارجی کوتاه نمی‌آئیم." در پی این اظهارات، ایتالیا خواستار حذف حق وتو از قانون اساسی اتحادیه اروپا گردید و پیشنهاد کرد که تصمیمات براساس

رای اکثریت گرفته شود و نه رای یکدست. این پیشنهاد مورد پذیرش واقع نشد.

به هر جهت، در میان کشورهای اروپایی، فاصله بین "اروپای نو" یا طرفداران بوش و "اروپای پیر"، بیش از هر زمان دیگری آشکار گردیده است و تلاش‌های دیپلماتیک آقای بلر برای ایجاد پل ارتباطی نیز ناکام ماند.

بلرمی گوید، کسانی هستند که می‌خواهند او را از ستون دوقلوی اروپا و آمریکا جدا کنند و این غیر ممکن است، زیرا "در آستانه قرن بیست و یکم، سیاست بریتانیا دارای مفهوم ویژه ای می‌باشد." اما در واقع امپریالسم بریتانیا، پس از جنگ جهانی دوم، همواره در کنار هم‌ردیف آمریکایی خود قرار داشته است. در این رابطه، دلیل نمایشات بلر در نزدیکی به اروپا، از سر لطف نیست، بلکه قدرتهای اصلی اروپایی نیز از رودروئی با آمریکا اجتناب می‌کنند و در راضی نگاه داشتن آن تلاش دارند. برای تونی بلرنیز روشن است که دوری جستن از آمریکا مستلزم نزدیکی به اروپا و پذیرفتن هژمونی آلمان خواهد بود و او نقشی در تغییر شکل اتحادیه اروپا نخواهد داشت.

نقش بلرو "رهبری" او که براهمیت آن تاکید می‌کند را با اشاره به دو فاکت می‌توان جمع‌بندی کرد.

روزنامه لندن تایمز، یک هفته پیش از سفر بوش، نتایج یک هم‌پرسی از مردم این کشور را منتشر ساخت. طبق این همه‌پرسی، محبوبیت او در پائین‌ترین سطح خود طی ۶ سال گذشته قرار دارد. تنها ۲۰ درصد از مردم معتقدند که بوش جنگ با عراق را خوب به پیش برده، اما نیمی از همین تعداد، اتحاد کشور خود را با واشنگتن را نادرست ارزیابی کرده‌اند. از سوی دیگر، روز ۲۱ نوامبر، در پایان دیدار سه روزه بوش - بلر، آنها تحت محافظت بیش از ۱۰۰۰ پلیس و در حالیکه از انتشار خبر بمب‌گذاری در ساختمان کنسولگری انگلیس در ترکیه زمان کوتاهی نمی‌گذشت، ناهار خداحافظی را صرف کردند. این در حالی بود که جورج بوش هنگام ترک کشور انگلیس، بدون توجه به تظاهرات وسیعی که علیه او و همدستش بلر در مخالفت با اشغال عراق و مقررات سخت تجاری آمریکا بر گزار شده بود، حتی یک خروس قندی هم به رئیس‌جمهور مات شده و ناکام بریتانیا برای شیرینی کام تلخ او نداد.

اعتراضاتی که به سبب سفر بوش به بریتانیا صورت گرفت، تنها علیه همدستی بلر با بوش در جنگ با عراق نبود. اختلافات تجاری بین دو کشور نیز یکی دیگر از دلایل مخالفت مردم را تشکیل می‌داد. سال گذشته، دولت بوش تعرفه‌های گمرکی ۳۰ درصدی را بر صادرات برخی از انواع فولاد برای کشورهای اروپایی وضع کرده بود. سازمان تجارت جهانی (WTO)، این امر را سرپیچی از قوانین این سازمان خوانده و به همین منظور به اتحادیه اروپا اجازه داد تا ۲/۲ میلیارد دلار هزینه گمرکی برای محصولات وارداتی آمریکا دریافت کند. تونی بلر تحت فشار اعتراضات مردمی، در سه موقعیت متفاوت بطور ضمنی ناراضی خود را به بوش اعلام کرده و خواستار تخفیف و یا تغییر نرخ تعرفه‌ها شد، اما بوش هرگز به این خواسته توجهی نکرد و حتی تکه نانی هم از سفره‌ای که برای خود گسترده است، بر بشقاب آقای بلر نگذاشت. جالب توجه تر اینکه، با همه خوش خدمتی‌های بلر به دولت بوش در جنگ با عراق و تقدیرنامه‌هایی که از بوش دریافت کرد، در خواست بلر برای آزادی شهروند انگلیسی که در گوانتانامو زندانی است، به همین صورت از سوی بوش رد شد. او گفت پروسه دادگاهی باید روال عادی خود را طی کند تا "عدالت برقرار شود."

روز ۲۴ نوامبر، تونی بلر در اولین دیدار رسمی خود پس از سفر بوش به بریتانیا، با آقای ژاک شیراک رئیس‌جمهور فرانسه، ملاقات کرد. این دیدار ظاهراً جهت ترمیم رابطه دو کشور پس از اختلافات نظری و عملی آنان بر سر مسئله جنگ با عراق صورت گرفت. آقای بلر ضمن اینکه به پابرجاترین متحد ایالات متحده بودن تاکید و اصرار می‌ورزید، از همکاری دفاعی اتحادیه اروپا در عراق نیز حمایت کرد. او گفت موضوع این همکاری، بین بریتانیا و آمریکا طرح نشده است زیرا چالشی در برابر NATO و اتحاد بین قاره ای ایجاد نخواهد کرد. اگر چه سخنان بلر خطاب به شیراک مبنی بر اینکه اتحادیه اروپا باید بخواهد و بتواند "نیروی نظامی به مقدار کافی و موثر" در عراق مستقر کند، ظاهراً نشان از تعهد و همکاری او با اروپا می‌داد، اما در واقع این پیشنهاد قرار قبلی مبنی بر استقرار ۳۵ هزار نظامی با فرماندهی مستقل اروپا را نفی می‌کند. طرح

مجازات مخالفان و و پاداش حمایت کنندگان جنگ عراق

ظاهراً نتایج کنفرانس مادرید که در ماه اکتبر جاری با شرکت نمایندگان ۷۱ کشور جهان برای گردآوری کمک به بازسازی عراق از سوی آمریکا تشکیل شده بود، برای دولت بوش چندان خوش آیند واقع نگشته است. آمریکا که سقف دریافت کمکها را دست کم ۳۵ میلیارد دلار تعیین کرده بود، با تعهد پرداخت تنها ۱۳ میلیارد دلار از جانب کشورهای شرکت کننده، آنها را بیشتر به صورت وام و نه اعانه، روبروگشت. تهدیدات دولت بوش در این کنفرانس و مناسبت‌های گوناگون دیگر، که طی آن از سران کشورها خواسته می‌شد در تهاجم و اشغال عراق با آنان همدست شده یا مورد خشم و کم لطفی قرار خواهند گرفت، هرگز یک شوخی نبود، پاداش و پرداخت دستمزد به همدستان این جنایت جنگی، این امر را به اثبات می‌رساند.

یکی از افراد دریافت کننده پاداش که خود از دست اندرکاران راه اندازی جنگ با عراق بود، دیک چینی، معاون رییس جمهوری باشد. او تا قبل از رسیدن به منصب فعلی، به مدت ۵ سال در مقام ریاست کمیته هالیبرتون، یکی از اصلی‌ترین شرکت‌هایی که هم اکنون در "بازسازی عراق" سهیم است، به کار اشتغال داشته است. دیک چینی، اکنون نیز با داشتن سهام این کمیته، ماهیانه چک ۶ رقمی دریافت می‌کند. قراردادهای این کمیته برای بازسازی عراق که بدون چانه زدن و شرکت کردن در مناقصه بدان دست یافته است، یک سود ۱۵/۶ میلیارد دلاری برای آن به ارمغان خواهد آورد. با این وجود، دیری نباید که کلاه بزرگی که کمیته مورد علاقه آقای چینی بر سر دولت گذاشته بود، از سران افتاد و آبروریزی بزرگی به بار آورد.

ماجرا از این قرار بود که هالیبرتون برای هر گالن بنزینی که جهت سوخت ارتش آمریکا به عراق وارد کرده، ۲ دلار و ۶۴ سنت دریافت کرده است. این مبلغ، ۱۱ دلار و ۹۰ سنت بیشتر از نرخ معمول بازاری باشد. شایان ذکر است که هالیبرتون تاکنون ۵۷ میلیون گالن بنزین به ارتش آمریکا در عراق فروخته است. مبلغ دریافتی دو برابر وجه معمول در عراق است که

بقیه در صفحه ۱۹

بازی بزرگ

جعفر پویه

دست‌هایی با دستکش سفید موه‌هایش را می‌چورند، دست‌های ورزیده برای ژولیده کردن موها به بهانه معاینه پزشکی در تلاشند، دست‌هایی با دستبند به فک‌های چپ و راست اشاره می‌کند و محل ضرب دیدگی را نشان می‌دهد، دست‌های دستکش به دست، به دنبال محل ضرب دیدگی ریش‌هایش را پریشان می‌کنند. بالای ایرو نشان از زخمی تازه دارد و گوش سمت راست خون آلود است، اما صحنه طوری طرح ریزی شده است تا این هیولای بدم افتاده هرچه بیشتر وحشت‌انگیز جلوه کند. متخصصین جنگ روانی، بخش‌هایی بریده از یک معاینه پزشکی را به صورتی مونتاژ کرده‌اند که گویی دست‌ها به جستجوی شپش مشغولند و فرد ژولیده ماه‌هاست که حمام ندیده است. در ابتدای نمایش این قطعه فیلم، پل بروم حاکم آمریکایی عراق که تلاش دارد تا صدایش هیجان زده بنماید می‌گوید: "خانمها و آقایان او را گرفتیم".

با دستگیری صدام حسین، دور جدیدی از جنگ و درگیری لفظی بین آمریکا و او به عنوان رئیس جمهور برکنار شده عراق آغاز خواهد شد. هر چند ستاد جنگ روانی پنتاگون سعی می‌کند تا با استناد به سنت‌های عشیرتی - قبیله‌ای عراقیها، صدام را ناتوان و ذلیل بنمایاند و به عدم شجاعت به دلیل زنده دستگیر شدن متهم کند. دست‌گاه تبلیغاتی مزبور، دایم این جمله را که جنگجوی سنتی خودکشی می‌کند ولی به دست دشمن نمی‌افتد را تکرار می‌کند. و با این استدلال خود را دشمن می‌نامد و او را کسی که تسلیم شده و اکنون اسیر خصم است. هرچند این جملات ممکن است بخشی از مردم عراق و طرفداران صدام و اعضای قبیله او را تحقیر کند، اما در جهان امروز دیگر کسی این گونه نمی‌اندیشد و چنین تبلیغاتی کاربردی محدود و منطقه‌ای دارد. اما طبق قوانین بین الملل حکم چنین کسی چیست؟ پس از هشت ماه که صدام حسین به عنوان یک دشمن نامرئی فقط اسمش از رسانه‌های تحت تاثیر درگیریه‌های عراق برده می‌شد، او دوباره به صحنه تلویزیون و صفحه اول روزنامه‌های جهان بازگشت و تمام اخبار و تفسیرهای روز را به خود اختصاص داد. او نشان می‌دهد که بعنوان یک رهبر

کرد. در بی‌همتایی و شدت قدرت تخریب این بمب بسیار گفتند و نوشتند و هیچکس در مذمت این عمل و تهدید نامتعارف آمریکاییها حرفی نزد. در عوض، همه تحلیلگران به تحلیل توان عملیاتی گارد ریاست جمهوری عراق و فدائیان صدام پرداختند، و گفتند که او بیش از نیمی از مردم بغداد را برای دفاع از شهر فدا خواهد کرد. گفتند و گفتند تا روز حمله فرا رسید. ارتش‌های آمریکا و انگلیس، برای این حمله به اندازه کافی تبلیغات کرده و همه جهان را آماده کرده بودند تا دلاوری و ضرب شست سربازان و افسران کارآزموده آمریکایی انگلیسی را در قتل و کشتار عراقیان ببینند و پند و اندرز بگیرند. اما با شروع حمله، آنها با سنگرهای روبرو شدند که خالی بود، نشانی از ارتش و سربازان عراقی به چشم نمی‌خورد و گویی همه آنها آب شده و به زمین فرو رفته‌اند. دوربینها و پیرو آن صفحات تلویزیون و روزنامه‌ها، از دلاوری ارتش قدرتمند آمریکایی انگلیسی خالی ماند. این باورکردنی نبود، ارتش تجاوزگر بدون هیچ درگیری وارد بغداد شد و جنگی که برای آن چندین هفته تدارک دیده بودند و روزها باید طول می‌کشید، تا ظهر همان روز پایان یافت. حالا چه باید کرد؟ صدام هم دست یافتنی نیست و بغداد هم حالت یک شهر فتح شده را ندارد و در سکوت عجیبی فرو رفته است. ستاد جنگ روانی که تا اینجا کار را باخته است و رو دست بزرگی خورده است به فکر چاره افتاد. سربازان بیکار در برابر دوربینهای تلویزیون به سیگار دود کردن و خمیازه کشیدن مشغولند و انگار که به پیک نیک آمده‌اند و هیچ شاهدهی از نشانه‌های یک ارتش پیروز در سیمایشان یافت نمی‌شود. مردم بغداد هم بدون توجه به فاتحان، اگر از خانه بیرون باشند به راه خود می‌روند. حال که صدام و حکومتش در دسترس نیستند تا به آن حمله کنند، مضحکترین عمل تاریخ یک تهاجم را تدارک دیدن، حمله به مجسمه حاکم مخلوع! صدام نه در هیات یک فرمانده و رئیس جمهور خودکامه، بلکه با تنی برنزی و ایستاده بر سکوی بتونی با روکشی از مرمر. ساعت‌های متمادی به جای صحنه‌های جنگی وعده داده شده به بینندگان، بر صفحه تلویزیونها ظاهر شد و محکم ایستاد. صدام همراه با فاتحان کشورش به یک جمله گفتند که طرف حساب آمریکا و انگلیس و همپیمانانشان در این جنگ هم اوست. فاتحان به جای حمله به ارتش عراق و صدام، از

مجسمه او بالا رفتند، طناب بر گردش انداختند و کشیدند، پتک و دیلم آوردند و زور بسیار زدند، اما او همچنان ایستاده ماند. زره پوش آمریکایی بیکارمانده در گوشه خیابان به کمک آمد و یک نظامی آویزان بر جراثقال پرچم آمریکا را بدور صورت صدام پیچید و سیم بکسل زره پوش، آخرین دور این بازی مضحک را به پایان برد. تا در فتح بغداد خبر گزاریه‌ها سوژه‌ای داشته باشند که درباره آن قلم فرسایی کنند. در غیر اینصورت، باید می‌نوشتند که بغداد بدون هیچگونه درگیری با ارتش آمریکا، همانگونه که بارها رهبران عراقی گفته بودند که خواهان جنگ و درگیری نیستند، توسط آمریکا و همپیمانانش اشغال شد. باید این پرسش بزرگ را به مردم پاسخ می‌دادند که آن سلاح کشتار جمعی که می‌بایست مورد استفاده ارتش عراق قرار گیرد کجاست؟ و چرا اصلان هیچ درگیری جدی‌ای صورت نگرفت و دلیل این حمله و تهاجم چیست؟ آنان که این جنگ و دلایل توجیهی آنرا از طرف آمریکا دنبال می‌کنند، پاسخ خود را نیافته‌اند. و رسانه‌های وابسته به این قدرتها، همچنان مشغولند تا با مطرح کردن موضوعات فرعی، از پاسخگویی به پرسشهای اساسی مردم فرار کرده و ذهن آنان را به جوانب دیگر منحرف کنند.

روز ۱۴ دسامبر، حدود هشت ماه پس از اشغال نظامی عراق توسط آمریکا، بار دیگر صدام تیتیر اول اخبار جهان را به خود اختصاص داد. او بار دیگر به صحنه بازمی‌گردد تا پاسخ بسیاری از سوالات را بدهد. در دور جدید این بازی که اکنون بر روی میز به جریان افتاده است، چند موضوع اساسی باید مدنظر قرار گیرد. آیا صدام یک اسیر جنگی است؟ اگر آری، با او باید چگونه برخورد شود؟ آیا او در یک دادگاه نظامی محاکمه می‌شود یا به دادگاه بین المللی لاهه تحویل می‌گردد؟ آیا برای محاکمه و رسیدگی به اتهامات او، همچون میلوسویچ، تریبونالی سازمان دهی می‌شود؟ ویا همچون نوریه گا رئیس جمهور پاناما که توسط ارتش آمریکا پس از اشغال کشورش، به آمریکا منتقل شد، در یک دادگاه آمریکایی محاکمه می‌گردد؟

پاسخ همه این سوالات به توان صدام در پیش بردن این بازی به سمت یک بقیه در صفحه ۱۹

مصاحبه جنگ صدا با منصور امان عضو تحریریه و کمیته مرکزی سازمان

قانون بود که لایحه اصلاح آن را به دست آقای خاتمی دادند تا به مجلس

برد. هیچ نشانه ای هم از اینکه تازگیها چند حفره ی قانونی به نفع آقای خاتمی و دوستان در این قانون فعلی کشف شده باشد در دست نیست. مساله فقط این است که "اصلاح طلب"های جمهوری اسلامی، به عنوان بخشی از نظام، خودشان را مدعی و سهم برار قدرت می دانند و رفتار سیاسی آنها هم مشخصا بر این اساس تنظیم می شود. به همین دلیل هم هست که نه از حاکمیت خارج می شوند، نه خواهان ریسکهای بزرگی مثل فراندوم و غیره هستند و نه داوطلبانه خودشان را از کرسیهای قدرت محروم می کنند. تنها پیامدی که در مورد جدال فعلی دوم خردادیها بر سر مجلس هفتم می شود انتظار کشید، در همین تصویری که الان در برابر ما قرار دارد و چانی زنه ملتسمانه بر سر چند نماینده بیشتر و کمتر در برمی گیرد به خوبی نقش شده.

تاثیر این سیاست برای مردم و جنبشهای اجتماعی آنها، چندان بزرگ نیست. به این معنا که اینکه آقای خاتمی و شرکا چه راهکاری را در مورد نمایش رای گیری اتخاذ بکنند، تعیین کننده جهت گیری مردم نمی تواند باشد. انتخابات شوراها به روشنی جایگاه واقعی "اصلاح طلبان" جمهوری اسلامی را در سمت دهی به رویکرد سیاسی توده ها نشان داد و پیش و بعد از آن هم خیزشهای اجتماعی گوناگونی که مستقل از باندهای درونی حکومت و علیه "نظام" آنها شکل گرفتند، به همین واقعیت به شکل بی واسطه تری صراحت بخشیدند. به شعارهای دانشجویان در گردهمایی های آنها در ۱۶ آذر و در رابطه با انتخابات توجه کنید. آنها خواهان مثلا لغو نظارت استصوابی نیستند، بلکه از فراندوم و مترادف خیانت بودن شرکت در نمایش انتخاباتی حکومت حرف می زنند. بعید به نظر می رسد آقای خاتمی یا حجت الاسلام کروبی بتوانند این خواسته ها و گرایش را دستمایه چانه زنی شان با باند ولایت بکنند.

س: سوال بعدی من در مورد این بیانیه ی این هفته اتحادیه اروپا در باره ایران

توضیح: مصاحبه فوق در تاریخ ۱۲ دسامبر انجام شده و از گفتار به نوشتار تبدیل شده است..

س: اولین سوال من مربوط به انتخاب دوره هفتم مجلس رژیم است. همانطور که می دانید از هفته آینده نام نویسی از داوطلبان نمایندگی آغاز می شود. کشمکشهایی که بین دو جناح وجود داشته هم اکنون تیز تر شده است، به طوریکه بخشی از دوم خردادیها یا تهدید به شرکت نکردن در انتخاب را کردند یا اعلام کرده اند که شرکت نمی کنند. به نظر شما اینها به چه معنایی است و در صورت عدم شرکت گسترده آنها چه پیامدهایی برای رژیم وجود خواهد داشت. تاثیر آن برای مردم چه خواهد بود.

ج: با سلام به شما و شنوندگان جنگ صدا. در جواب سؤال شما باید بگویم تهدید دوم خرداد در مورد این که انتخابات را تحریم خواهد کرد را باید در ردیف سیاستهایی مثل خروج از حاکمیت یا فراندوم و یا تغییر قانون اساسی به حساب آورد. همانطور که آنها هیچکدام از این شعارها را به طور جدی و واقعی به دست نگرفتند و پای عمل نرفتند، به همین صورت هم مساله عدم شرکت در نمایش رایگیری هم بیشتر از یک سیاست تبلیغی و باجگیرانه که برای تحقق چند هدف مقطعی اختراع شده، نقشی بازی نمی کند. پایوران دوم خردادیها مثل برادران خاتمی، بهزاد نبوی و چندتای دیگر از این دست، هیچ فرصتی را برای نشان دادن اینکه آنها هم یک طرف بازی به شمار می آیند و رعایت حالشان باید بشود از دست نمی دهند. بهترین نشانه اینکه جدال بر سر مجلس هفتم چه نقشی برای "اصلاح طلبان" جمهوری اسلامی، بازی می کند را از شرط مهمی که در برابر باند ولایت گذاشتند و عمل به قانون فعلی را از او خواستند، می شود دید. می دانیم این دوم خردادیها بودند که تاهمین اواخر گلایه اصلی شان از باند رقیب اتفاقا موضوع به اجرا گذاشتن بند به بند همین قانون بود. اینها ظاهرا فراموش کرده اند برای فرار از عوارض همین

است. در این بیانیه آنان از سرگیری مذاکرات تجاری با ایران را به زمان پس از سفر سولانا به ایران و نیز پس از گزارش البرادعی در ماه فوریه موکول کرده اند. شما فکر می کنید اروپاییان چه قصدی از این کار دارند؟ آیا واقعا می خواهند اطمینان خاطر پیدا کنند یا چیز دیگریست.

ج: ابتدا اجازه بدهید پیش از آنکه تلاش کنم جواب سؤال شما را بدهم به یک نکته اشاره داشته باشم. پیش از هر چیزی، باید این بیانیه رو یک شکست دیگر برای جمهوری اسلامی به حساب آورد. همانطور که می دانید بعد از توافق سعد آباد و مخالفت اتحادیه اروپایی با بازگشت دادن پرونده هسته ای مالاها به شورای امنیت، رهبران حکومت از یک پیروزی دیپلماتیک در رابطه ی خودشان با اروپا حرف می زدند و حتی حجت الاسلام روحانی از تمایل استراتژیک بعضی کشورهای قدرتمند این قاره برای ارتقا رابطه خود با جمهوری اسلامی خبر می داد. بیانیه ای که شما به آن اشاره کردید، نشان می دهد که تعهدات و عقب نشینی مالاها در مورد فعالیتهای هسته ای خود، برخلاف آنچه که تصور می کردند، هیچ اقدام راهگشایی برای بیتوته در شکاف بین آمریکا و اروپا به حساب نمی آید و معادلات پیچیده تر از آنی هست که آرزو می کردند. موکول کردن تعیین سطح هرگونه رابطه ی سیاسی، تجاری یا اقتصادی به روشن شدن نتایج تحقیقات آژانس بین المللی انرژی اتمی، و همچنین ارزیابی آقای سولانا، نه تنها شاهدهی بر قوی تر درآمدن رژیم از بحران هسته ای نیست، بلکه برعکس مسیر یک سرایشی را به روی دیپلماسی خارجی جمهوری اسلامی باز می کند که انتهای ان ابدا معلوم نیست. و چیزی که مساله را جالب توجه می کند این است که اگرچه دیپلماتیک از نزدیک شدن به مالاها از طرف نزدیکترین شرکای تجاری آنها ابراز می شود. حال می شود تصور کرد که وضعیت عمومی جمهوری اسلامی در پهنه ی بین المللی چطوری به نظر می رسد.

اما راجع به سؤال شما، واقعیت این است که مسایل مورد اختلاف اتحادیه اروپایی با جمهوری اسلامی، بسیار فراتر از مساله تلاش مالاها برای دستیابی به سلاجهای هسته ای قرار دارد. که در این رابطه می شود به موضوعاتی مثل تشنج آفرینی رژیم در منطقه و به ویژه در فلسطین،

پشتیبانی از تروریسم بین المللی و مساله حقوق بشر، اشاره کرد. باوجود اینکه این محورها، همیشه بخشی از اختلافات اروپا با جمهوری اسلامی را تشکیل می دادند اما شاید هیجوقت ضرورت برخورد به آنها و حلشان به این اندازه مطرح نبوده. علت را هم باید در تغییر شرایط منطقه بعد از اشغال نظامی افغانستان و عراق توسط آمریکا جستجو کرد. طرحهای کاخ سفید و پنتاگون برای دست اندازی و کنترل انحصاری خاورمیانه و آسیای مرکزی، طبعاً ایران به عنوان یکی از مهمترین کشورهای این محدوده را هم در برمی گیرد. و این چیزی نیست که با منافع اتحادیه نوپای اروپایی که در حال تلاش برای تبدیل شدن به یک قدرت پراهمیت جهانی است، سازگار باشد. آنها به ویژه بعد از تجربه ی عراق، به روشنی پتانسیل تبدیل بحرانهای موضعی و سیاسی به دخالت مستقیم و تغییر رژیمها از سوی آمریکا را شاهد بودند و در حال حاضر رژیم مالاها مشغول گام زدن در نزدیکترین راهی ست که به فراهم کردن زمینه این امر ختم می شود. از اینجا می شود تحرک بی سابقه ی دیپلماسی اروپا در برخورد به رژیم جمهوری اسلامی را دریافت. بر سرعت آوردن مالاها و وادار کردن آنها به تعدیل سیاستهاشان یا کنار گذاشتن برخی از آنها، فقط یک خدمت بی چشمداشت به مالاها نیست بلکه پیش از آن، منافع درازمدت و استراتژیک اتحادیه اروپایی - نه فقط در ایران - را تامین می کند. اروپا برای دستیابی به این هدف ابزار دیگری جز شلاق فشار سیاسی و حلوی روابط سیاسی- تجاری - اقتصادی ندارد و بیانیه اخیر نشان می دهد آنها مصمم هستند که امکاناتشان را به کار بگیرن. بنابراین جمهوری اسلامی ابتدا باید تکلیف ماده ی روی میز یعنی موضوع تاسیسات و طرحهای هسته ای خودش رو به طور شفاف و بدون باقی گذاشتن هیچگونه سؤال باز یا سوء تفاهمی روشن بکند. مساله ی بعد، موضوع پایمالی حقوق بشر است که البته چندان هم به حقوق دموکراتیک مردم ایران ربط پیدا نمی کند و بیشتر تغییر در ساخت قدرت و بازکردن فضای تنفس برای دسته های ظاهرا واقع بین تر حکومت را هدف گرفته. آقای سولانا مدت زمانی کمی پیش از انجام انتخابات مجلس مالاها به جمهوری اسلامی سفر می کند و به نظر می رسد پیام روشنی هم در این باره برای باند ولایت باخودش به همراه داشته باشد.



زنان در مسیر رهایی

الف. آناهیتا

اردن - قتل دختری نوجوان برای اعاده حیثیت خانواده

به گزارش سازمان عفو بین الملل یک دختر نوجوان به علت ارتباط جنسی خارج از ازدواج، با خوراندن مواد سمی توسط خانواده خود به قتل رسید. بر اساس این گزارش، تاکنون پانزده دختر و زن، طی سال ۲۰۰۳ به نام دفاع از عزت و ناموس به قتل رسیده اند. سالانه به طور متوسط بیست قتل ناموسی برای اعاده حیثیت در اردن صورت می گیرد.

قتل هزاران دختر و زن در گواتمالا

بی بی سی، ۹ دسامبر ۲۰۰۳ - به گزارش بی بی سی، پس از سال ۲۰۰۱ بیش از هفتصد زن و دختر در گواتمالا با انگیزه های نامولومی به قتل رسیده اند. تاکنون بیش از دویست و پنجاه جسد کشف شده و در شش ماه پایانی سال جاری، پنج نمونه قتل های زنجیره ای که طی آن اجساد شکنجه شده و بی جان دختران در کنار هم قرار گرفته بودند، مشاهده شده است. باوجود دستگیری شمار زیادی توسط پلیس، هنوز این قتلها ادامه دارد. به طور متوسط هر هفته چهار زن و دختر، اغلب از خانواده های فقیر، به قتل می رسند.

طبق این گزارش، همه این قتلها به یک شیوه صورت گرفته است، ابتدا زنان ربوده شده، شکنجه شده، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته، با ضربات چاقو به قتل رسیده اند سپس پیکرهای بی جان آنها در محلات مسکونی یا خیابانها رها گردیده است. دولت گواتمالا مشکوک است که در پشت این قتل ها گروه جنایتکار Maras قرار گرفته است.

این گروه از دیرباز توسط نوجوانان محله های فقیر نشین گواتمالا تشکیل یافته و همچنان در حال رشد فزاینده است.

محکوم شدن دختری شانزده ساله به تحمل صد ضربه شلاق در سودان

سازمان عفو بین الملل، ۹ دسامبر ۲۰۰۳ -

یک دختر محصل شانزده ساله به نام انتصار باکری ابدالقادر به دلیل داشتن رابطه جنسی خارج از ازدواج، به تحمل صد ضربه شلاق محکوم شد. این حکم

در بیست دسامبر امسال اجرا خواهد شد. زمانی که وی از طرف محکمه جزائی kalakla مورد بازجویی قرار گرفت و حکم مزبور به او ابلاغ گردید، هفت ماهه باردار بود.

پدر بچه مورد بازجویی قرار نگرفته ولی یک آزمایش خون برای اثبات حق پدری انجام گرفته است.

طبق اصل ۱۴۶ قانون جزائی سودان، اگر زنی متاهل، یا مردی به جز شوهر خود همبستر گردد، مجازات وی سنگسار تا سرحد مرگ است، ولی اگر زن مربوطه مجرد باشد، به صد ضربه شلاق محکوم می شود.

قانون جزائی سودان که بر اساس مذهب پایه ریزی شده، احکامی نظیر سنگسار، قطع عضو بدن و شلاق را برای محکومان جایز می داند.

سازمان عفو بین الملل مصرانه تاکید دارد که بدون هیچ گونه موضعی نسبت به اسلام یا هر مذهب دیگری، این احکام را غیر انسانی، ظالمانه و تحقیر کننده به شمار می آورد و علیه اصل ۳۷ قانون حمایت از کودکان، که هر گونه شکنجه و آزار به عنوان کیفر را برای کودکان ممنوع می داند، به شمار می آورد.

اعدام در عربستان سعودی

رویتر، ۸ دسامبر ۲۰۰۳ - خانم الکهنسانی، طبق قانون جزائی کشور عربستان سعودی، به دلیل کشتن همسر خود اعدام شد.

به گزارش رویتر، طی سال ۲۰۰۳ حداقل ۵۲ تن در این کشور اعدام شده اند. در سال ۲۰۰۲، حداقل ۴۵ تن و در سال ۲۰۰۱، ۷۵ تن به اعدام محکوم شده اند.

مجازات جرائمی نظیر قتل، تجاوز جنسی و قاچاق مواد مخدر نیز مرگ است.

روشهای اعدام زنان در عربستان سعودی گردن زدن با شمشیر و یا اعدام توسط تیرباران است.

ژاپن

Mainichi Daily News، سازمان عفو بین الملل، ۸ دسامبر ۲۰۰۳ -

بعد از سالها نقد و اعتراض از طرف تشکلهای حافظ حقوق زنان، اکنون ILO در صدد است که تحقیقاتی را در رابطه با تجارت سکس و بهره کشی

جنسی از زنان در کشور ژاپن انجام دهد.

این تحقیقات قصد دارد طی یکسال به اطلاعاتی دقیق پیرامون شبکه های پیچیده تجارت سکس در ژاپن دست یابد. این شبکه ها، اغلب از طرف مافیای ژاپنی Yakuza کنترل می شوند. زنان از کشورهای اروپائی و آمریکای لاتین به این کشور وارد شده و مورد بهره کشی جنسی قرار می گیرند.

ژاپن یکی از بزرگترین بازارهای بهره کشی از انسان در جهان بشمار می رود. دولت این کشور همیشه به دلیل عدم برخورد قاطع مورد با مسأله بهره کشی جنسی از زنان مورد نقد و اعتراض قرار گرفته است.

خراج سرباز آمریکائی بدلیل عشق به یک زن عراقی

IOL، ۲ دسامبر ۲۰۰۳ - آقای Sean Blackwell، گروهی ۲۷ ساله ارتش آمریکا، به دلیل ازدواج با یک زن عراقی مورد توبیخ قرار گرفته و از ارتش اخراج شد.

Richard Alvoid، وکیل وی ابراز می دارد که موکلش به خاطر عشق به یک زن عراقی از طرف ارتش مورد توبیخ قرار گرفته است.

بر اساس این خبر سخنگوی گارد فلوریدا در رابطه با این حرکت انضباطی ارتش علیه Blackwell و سرباز فلوریدائی دیگری که هر دو در یک جشن عروسی مشترک با دو زن پزشک عراقی ازدواج کرده اند، حرفی برای گفتن ندارد.

سوئد

سازمان عفو بین الملل، ۱ دسامبر ۲۰۰۳ -

در روز جهانی منع خشونت علیه زنان، در شهر گوتنبرگ عده ای با راهپیمائی سوگواری، خاطره تمامی زنانی که قربانی خشونت قرار گرفته و جان خود را از دست داده اند راگرامی داشتند.

به گزارش سازمان عفو بین الملل، در کشور سوئد هر هفته یک زن تا سرحد مرگ از طرف مردی که ادعای عشق به وی می کند، مورد خشونت قرار می گیرد.

پاکستان و قتل ناموسی

News Tribune، ۳۰ نوامبر ۲۰۰۳ - پلیس پاکستان مردی به نام مصطفی را به دلیل قتل دختر بیست و سه ساله خود دستگیر کرد.

انگیزه این قتل ناموسی، انتخاب آزادانه همسر آینده توسط این دختر گزارش شده است.

با وجود این که قتل ناموسی در کشور پاکستان ممنوع است، اما این گونه قتلها بسیار رایج بوده و در افکار عمومی انتخاب آزادانه همسر توسط زنان یک جرم محسوب می شود.

طبق این گزارش، حداقل ۴۵۰ قتل برای دفاع از حیثیت خانواده فقط در طی سال گذشته در کشور پاکستان روی داده است و پلیس معمولاً در دستگیری قاتل به دلیل کاستی در قانون، به وظیفه خود عمل نمی کند.

بنگلادش

Ips، سازمان عفو بین الملل، ۱۹ نوامبر ۲۰۰۳ -

به گزارش Ips، یکی از انگیزه های خشونت علیه زنان در بنگلادش، ناخشنودی مردان از میزان جهیزیه است.

بر اساس گزارش خبرگزاریهای رسمی بنگلادش، طی سال ۲۰۰۱ در حدود ۲۷۰۰ مورد خشونت علیه زنان گزارش شده که علت آن اختلاف بر سر میزان جهیزیه بوده است.

بقیه در صفحه ۱۱

زنان در مسیر رهایی

بقیه از صفحه ۱۰

به گزارش کمیسیون نفوس بین المللی، تقریباً نیمی از زنان کشور بنگلادش مورد خشونت و اذیت و آزار قرار گرفته اند. صدها قتل و هزاران مورد خشونت هرگز به پلیس گزارش داده نشده است زیرا قربانیان معمولاً از خانواده های فقیری بوده اند که قدرت و موقعیت ادعای حقوق خود را نداشته و در صورت طرح شکایت نیز در بسیاری موارد متهم به ندرت تحت پیگرد قانونی قرار گرفته است.

برمه

بی بی سی، سازمان عفو بین المللی، ۱۹، نوامبر ۲۰۰۳-

بر پایه سخنان یک سخنگوی رژیم نظامی حاکم بر برمه، ۵۸ زندانی سیاسی، در نتیجه فشار مدافعان آزادی بیان و اندیشه و به دلایل بشردوستانه، آزاد گردیده اند. ۴۹ تن از زندانیان آزاد شده، زنانی هستند که یا باردار بوده یا دارای فرزند هستند.

به گزارش سازمان عفو بین المللی، از این که آزادشدگان، زندانی سیاسی بوده اند یا نه اطلاع دقیقی در دست نیست. بر اساس همین گزارش، دولت نظامی برمه به خانم Aung san suu kyی، یکی از رهبران مبارزه برای دموکراسی در این کشور پیشنهاد کرده است، در صورتی که طرفداران وی از زندان آزاد نگردند، او از حبس در خانه خود رهایی خواهد یافت.

بر طبق آخرین خبر، Aung san SUU هنوز در خانه خود محبوس است و با دنیای خارج ارتباطی ندارد و خانه وی تحت مراقبت شبانه روزی است.

سنگاپور

Singapore Express News ۲۷، نوامبر ۲۰۰۳-

گروهی متشکل از چند تشکل غیر دولتی (Ngo)، به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان، اقدام به راه انداختن یک کمپین بزرگ در ۱۷۰ روستا از منطقه Saurashtra واقع در کشور سنگاپور کردند.

به گزارش اداره کنندگان این کمپین، منطقه Saurashtra از این نظر انتخاب شده که مردم آن هنوز از سنتهای خشک و فرهنگ ملوک الطوائفی تبعیت می کنند به طوری که تولد یک نوزاد دختر در افکار مردم این منطقه فاجعه ایست.

هدف اصلی راه انداختن این کمپین بزرگ، توسعه فرهنگی است که به خشونت علیه زنان "نه" بگوید.

کمپینگ مزبور به مدت یک ماه ادامه خواهد داشت.

آمارهای تکان دهنده پیرامون خشونت علیه زنان در آمریکا

One world، ۲۵، نوامبر ۲۰۰۳-

به گزارش تشکل آمریکائی Paho، در آمریکا از هر سه زن یک تن قربانی خشونت می گردد. ۳۳ درصد از زنان اظهار می دارند که قربانی خشونت جنسی بوده اند در حالی که ۴۵ درصد از آنان خود را قربانی تهدیدات شریک زندگی خود می دانند.

به گزارش Paho، خشونت علیه زنان مشکل جدیدی نبوده و از نظر آماری به طور دراماتیک در میان ملت آمریکا رو به افزایش است.

در کاستا ریکا، ۴۹ درصد زنان اظهار می کنند که در زمان بارداری مورد خشونت قرار گرفته اند و از این مقدار ۷،۵ درصد دچار پیامدهای وخیمی شده اند.

۹۵ درصد از زنان کارگر در مکزیک اظهار می دارند که قربانی آزار و اذیت جنسی قرار گرفته اند.

بر طبق یک بررسی توسط Who، سازمان جهانی بهداشت در پرو، ۶۰ درصد از قربانیان خشونت بین سنین ۱۵ تا ۴۴ در Cuzco و ۴۸،۴۴ درصد در منطقه Lima زندگی می کنند. در برزیل، علت مرگ ۱۳ درصد زنانی که طی دوران مفید زندگی شان جان می سپارند، قتل است. ۶۰ درصد این زنان توسط شوهران خود به قتل رسیده اند.

در سال ۱۹۹۸، خشونت در خانواده از نظر آماری دهمین و یکی از بزرگترین دلایل مرگ زنان بین سنین ۱۵ تا ۴۴ بوده است.

اعتراض زنان در سری لانکا

Timil Net، ۱۱، دسامبر ۲۰۰۳-

به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان در سری لانکا، بیش از سیصد زن علیه خشونت وارد بر زنان در خانواده و جامعه، دست به تحصن اعتراض زدند.

سازمان جهانی غیر دولتی Oxfam، کمیته دفاع از حقوق شهروندی در سری لانکا Mcc و کنسرسیوم سازمان های مختلف Cpom از این تحصن حمایت کردند.

گردهمائی زنان در هند

Deccan Herald، ۲۸، نوامبر ۲۰۰۳-

کمیسیون زنان ایالتی در بنگلور، با برگزاری یک گردهمائی، انزجار خود را نسبت به رسوم مهریه و جهیزیه در هند و خشونت علیه زنان ابراز کردند. دانشجویان، فعالان حقوق بشر و حقوق زنان و خویشاوندان زنانی که قربانی

خشونت شده و جان خود را از دست داده اند و همچنین شمار دیگری از سازمانها، به صورت داوطلبانه در این گردهمائی شرکت کردند.

یکی از برگزارکنندگان گردهمائی مزبور ابراز داشت که ما به خاطر زنان در اینجا گرد آمدیم تا جامعه را از مشکلات زنان پیرامون رسمهای ازدواج، مهریه و جهیزیه آگاه کنیم، زیرا زنان ایزاری در دست کسی نیستند.

چند خبر از ایران

سایت زنان ایران ۱۵، دسامبر ۲۰۰۳-

سازمان عفو بین المللی بیمناک است که کبری رحمانپور در معرض خطر اعدام قریب الوقوع قرار دارد. وی به دلیل قتل عمد مادر شوهر خود در سال ۲۰۰۰، به اعدام محکوم شده است و همسر وی، پسر مقتول، تقاضا دارد که حکم اعدام وی اجرا گردد. بنا به گزارش روزنامه یاس نو، اعدام ممکن است طی یک ماه آینده صورت پذیرد. گفته می شود که کبری رحمانپور بر خلاف میل خود توسط والدینش مجبور به این ازدواج شده و از آغاز ازدواج، قربانی خشونت خانوادگی بوده است.

سازمان عفو بین المللی تا کنون ۱۰۶ مورد اعدام در سال جاری را در ایران ثبت کرده است، گرچه احتمال می رود شمار واقعی بسیار بالاتر از این رقم باشد.

ایرنا، ۲۴ آذر ۱۳۸۲- جلسات دادگاه مطبوعات در مورد کیفر خواسته های صادره علیه مدیران مسئول نشریه "زنان فردا"، در شعبه ۷۶ دادگاه کیفری استان تهران به ریاست قاضی صارمی برگزار شد.

بر اساس این گزارش، هیات منصفه مطبوعات، خانم فرانک محمودی، مدیر مسئول نشریه زنان فردا را مجرم شناخت و مستحق تخفیف ندانست.

وضعیت زنان در استان گلستان

روزنامه شرق (۲۵ آذر) گزارشی در باره وضعیت زنان در استان گلستان منتشر نمود. در گزارش فوق آمده است که پنجاه و پنج درصد زنان استان گلستان دچار اختلالات روانی هستند و این استان رتبه دوم کشور را به لحاظ معضلات زنان داراست.

مشاور استاندار در امور بانوان همچنین گفت-در استان گلستان ۳۷،۹ درصد از زنان دارای مهارتهای شغلی، بیکار هستند و از میان آن دسته از بانوان گلستانی که دارای شغل هستند، تنها ۱۲ نفر در پست های مدیریتی که اغلب با اجبار صورت گرفته حضور دارند که بدون تردید تداوم این وضعیت، از

هیچ رو مطابق با مصالح ایران در جهان امروز نیست.

"شرایط نیمی از جامعه ما، یعنی زندگی زنان و دختران در جمهوری اسلامی، چنان فاجعه بار است که می توان آن را در تاریخ معاصر ایران مثال زدنی دانست. اخبار فوق، آئینه تمام نمای یک فاجعه است، فاجعه ای فراگیر و فوق العاده خطرناک برای آینده کشور.

پدیده های خودکشی، اعتیاد، خودسوزی و بیماریهای روانی در میان زنان ایران، به نحو فزاینده و دردناکی در حال گسترش است. در برابر این آمارهای تکان دهنده، پرسشی ساده به ذهن خطور می کند، ریشه این فاجعه کجاست؟ تا کنون مسئولان رژیم در برابر این پرسش مهم به سفسطه گری پرداخته و تلاش کرده اند این مشکلات را مسایلی "زنانه" و یا "فرهنگی" جلوه بدهند. شکی نیست که مشکلات زنان، از عملکرد سردمداران رژیم و سرشت واپسگرایی آن سرچشمه گرفته است که زن ستیزی مشخصه اصلی آن بوده و کاملاً ماهیت سیاسی دارد.

بدین ترتیب دست زن ایرانی با وجود داشتن علم و مهارت کافی فقط به خاطر زن بودن از دخالت در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کوتاه می شود. بحران ساختاری اقتصادی کشور که از بی کفایتی سردمداران رژیم نشات می گیرد، معضل بیکاری، زنان را با وجود داشتن تحصیلات یکسان با مردان، بیشتر از مردان در جامعه تهدید می کند. پیامد خانه نشینی، تبعیض جنسی حاکم بر جامعه و مشکلات معیشتی، بدون شک امرغانی به جز ناراحتیهای روحی-روانی دربر نخواهد داشت.

در برابر این شرایط فاجعه بار، زنان میهن ما راهی جز مبارزه با تاریک اندیشی طبقه حاکم ندارند. این مبارزه منافع طبقه حاکم بر جامعه را بخطر خواهد انداخت و راه را برای رهایی زن ایرانی باز خواهد کرد."



مصاحبه جنگ صدا با لیلا جدیدی عضو کمیته مرکزی و تحریریه نبرد خلق

به نشانه زنده بودن خواسته‌های مردم ایران باوجود کودتا و حکومت نظامی، نشان بدهند. و از طرف دیگر شاه و دولتش قصد داشتند در برابر مهم ترین پشتیبان مالی و نظامی خودشان، وضعیت را با ثبات جلوه بدهند. به همین دلیل هم به هر قیمتی درصدد خفه کردن صدای دانشجویان بودند.

سوال: خانم جدیدی، اتفاقات روز ۱۶ آذر از کجا شروع شد و جریان حمله به چه صورت بود؟

جواب: بله، همانطور که گفتم رژیم کودتا می خواست با تمام نیرو و به هرقیمت ممکن از برپایی تظاهرات در ۱۶ آذر جلوگیری بکند. به همین منظور هم در این روز نیروهای ارتش و کماندوها دانشگاه را تحت محاصره گرفتند و بیشتر از آن، برای زهرچشم گرفتن قصد ایجاد حمام خون داشتند. نظامیها اول به یک سری از دانشکده ها حمله کردند و با ضرب و شتم دانشجویان، تعداد زیادی را دستگیر و با خودشان بردند. در ادامه کماندوها که به مسلسل و سرنیزه مسلح بودند به دانشکده فنی هجوم بردند و دانشجویان را از کلاسها بیرون کشیدند. با اولین شعاردانشجویان، تیراندازی به طرف آنها شروع شد که در نتیجه آن سه نفر از دانشجویان به نامهای مصطفی بزرگ نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی جان سپردند و شمار زیادی مجروح شدند. اگرچه رژیم شاه با این جنایت توانست از تظاهرات علیه نیکسون و حکومت دست نداشته اش جلوگیری بکند، اما ازاین تاریخ به بعد، خود ۱۶ آذر به یک انگیزه ی دایمی برای اعتراض و مخالفت تبدیل شد و تا آخرین سال حکومت شاه، مثل یک کابوس او را دنبال کرد. امروز هم، رژیم جمهوری اسلامی با همین کابوس روبرو است و باوجود سرکوب گسترده و چاره اندیشیهای مسخره ای مثل درست کردن روز جعلی دانشجو، دانشجویان هرساله باانگیزه های مبارزاتی، این روز را به جانشین خلف شاه یادآوری می کنند.

محاکمه دکترمصداق برپا کرده بودند، برگزار شد. هدف از برپایی این نمایش که سرتیپ آزموده کارگردانی اش را به عهده داشت، قبل از هرچیز قدرت نمایی و تحقیرجنبش ومایوس کردن نیروهای آن بود. درعمل اما، این حرکت به ضد خودش تبدیل شد و زمینه ی عینی تری برای شکل گیری جبهه ی مقاومت علیه کودتاجیان را بوجود آورد. کشاندن دکترمصداق به دادگاه نظامی، درحقیقت پیامی جزبه محاکمه کشیدن آرمانها و مطالبات مردم به آنها نداد.

بازتاب این مجموعه اتفاقات، بیشتر ازهرجایی درکانون متشکل دانشگاه و بین لایه اجتماعی پیشرو آن، یعنی دانشجویها خودش را نشان داد.



اعتراضات پراکنده ای که تا اوایل آذرماه در دانشگاه صورت گرفته بود، کم کم منسجم تر شده و از چند روز پیش از ۱۶ آذر، بیشتر مشخصات یک خیزش تمام عیار دانشجویی قابل تشخیص بود. روزهای چهارده و پانزدهم آذر، تظاهرات وسیعی از طرف دانشجویان ترتیب داده شد. دانشجویان به طور همزمان در چندین دانشگاه دست به تظاهرات زدند و با پیوستن نیروهای اجتماعی خارج از دانشگاه به آنها، مخالفت عمومی با شاه دست نشاند و حامیان خارجی اش، یک شکل انسجام یافته و مبارزه جو پیدا کرد. سفر نیکسون، معاون رییس جمهور وقت آمریکا آیزنهاور، که آشکارا برای ارزیابی وضعیت وجمع بندی نتایج کودتا انجام می شد، جبهه بندی دو طرف را سخت تر کرد. از یک طرف دانشجویان و مردم می خواستند مخالفت و اعتراض خودشان علیه شاه، زاهدی و پدرخوانده آمریکایی شان را

مردم و قشر پیشرو آن در دانشگاه که بیش از دوسال، برای استقلال و ملی کردن سرمایه ملی خودشون، چنگ در چنگ انگلیس انداخته بودند و در جریان مبارزه شان، با چهره ی بی نقاب، متکبر و وحشی استعمار رودرو شده بودند، به همین سادگی نمی توانست قابل هضم باشد. شاه تا کمر جلوی نجات دهندگانش خم شده و برای آنها فرش قرمز پهن کرده بود و احتیاجی به گفتن نداشت که دولت فخیمه این کرنش و دعوت را برای پس گرفتن تمام آن چیزهایی که

سوال: خانم جدیدی، درآستانه ی شانزده آذر، روز دانشجو قرار داریم. می خواستم از شما خواهش کنم فشرده ای از تاریخچه این روز و مناسبت آن را برای شنوندگان ما توضیح بدهید.

جواب: شانزده آذر به این دلیل یک ارزش تاریخی و مبارزاتی برای مردم ایران و به ویژه دانشجویان پیدا کرده، چون زیر مقاومت در یکی از سخت ترین و سیاه ترین دوره های حیات دیکتاتوری، خط تاکید می کشد. باید توجه داشت که صدای اعتراض در دانشگاه وقتی بلند شد که هنوز بیشتر از ۴ ماه از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد نگذشته بود و حکومت نظامی، با شدت وحدت در پی تثبیت خودش بود. تا این تاریخ، مسیر برگرداندن شاه و ساقط کردن دکتر مصداق، با سرکوب عریان و کشتن و بستن گسترده هموار شده بود. ساکت کردن جنبش اجتماعی بزرگی که پشت سر مصداق و برای خلع ید از استعمار و دست نشاندگی های داخلی اش شکل گرفته بود، طبعاً به ابزار و شیوه هایی در همین ابعاد احتیاج داشت و دولت کودتایی زاهدی، از هیچ دنائت و وحشیگری علیه این جنبش و نیروهای آن فروگذار نکرده بود.

شاه و اربابهای خارجی اش که تصور کرده بودند، با بالا رفتن از دیوار خانه ی نخست وزیر قانونی و به سقوط کشاندن دولتش، کار تمام شده و توپ و سرنیزه ی زاهدی، راه را برای برگرداندن آب رفته به جوی باز کرده، دست به اقدامات گستاخانه ای زدند که کمترین تاثیر آنها، برانگیختن خشم مردم و در نتیجه ی آن، بی رنگ شدن فضای رعب و وحشتی بود که ایجاد شده بود.

سوال: ببخشید، این سیاستهایی که می گوید آتش خشم مردم را شعله ور کرد، چی بودند؟

جواب: بله، توضیح می دم. ابتدا با بوق کرنا، به اطلاع مردم رسانده شد که سفارت تعطیل شده ی انگلیس دوباره بازگشایی شده و سردنيس رایت، کاردار سفارت نزول اجلال خواهد فرمود. خوب، این برای

درجریان جنبش ملی کردن نفت از دست داده بود، قبول کرده بود.

بازشدن دوباره ی سفارت، فقط یک جایگاه سمبلیک برای نشان دادن پایان دوران حاکمیت ملی را نداشت. قبل از این که رییس دولت کودتا، در ۱۴ آذر ۳۲ تجدید رابطه با انگلیس را اعلام کند، وزیر دارایی همین دولت، یعنی دکتر امینی، مامور امضای قرارداد کنسرسیون شده بود و مشغول انجام تشریفات معمولش بود. قرارداد کنسرسیون، قانون ملی شدن صنعت نفت را که می شود گفت حاصل و چکیده ی جنبش ملی بود، به کلی ازاعتبار می انداخت و به جای آن همان مناسبات گذشته را با پوشش جدید احیا می کرد. بنابراین تعرض باند کودتاجی به دستاورد مهم جنبش، دلیل دیگری شد برای شکل گیری مقاومت آشکار در برابر آنها.

یک ماه قبل از این، یعنی اواخر آبان، اولین جلسه ی دادگاهی که برای

(۱) اراضی مرغوب و حاصلخیز باید از دست دهقانان فعلی خارج شده و به بخش جدید کشت سرمایه داری سپرده شود،

(۲) سرمایه لازم برای خرید لوازم و مواد مورد نیاز فراهم باشد،

(۳) و سرانجام، بازار مصرف در دسترس باشد. بی تردید، کشاورزی سرمایه داری در رقابت با دهقانان فعلی موفق خواهد بود. اما، سؤال این است که در صورت وقوع چنین بدیلی، میلیاردها دهقان به چه سرنوشتی دچار خواهند شد؟

در شرایط کنونی، حصول توافق اصولی در سازمان تجارت جهانی بر سر رقابت آزاد در زمینه محصولات کشاورزی و غذایی، به این مفهوم است که نابودی میلیاردها تولید کننده خرد که توان رقابت را در چنین معرکه ای نخواهند داشت در مدت کوتاه تاریخی چند دهه، پیشاپیش قطعی به نظر می رسد. چه به روز آن چند میلیارد انسانی که اکثریتشان هم اکنون در دریایی از فقر غوطه ورنند و به زور شکمشان را سیر می کنند خواهد آمد؟ در طی پنجاه سال، حتا با فرض به غایت خوشبینانه، رشد سالانه هفت درصدی نیز، توسعه صنعتی قادر به جذب حتا یک سوم از این نیروی کار ذخیره نخواهد بود.

عمده ترین استدلالی که در دفاع از دکتربین رقابت آزاد، مصوب سازمان تجارت جهانی، ارایه شده این است که گویا عین همین مسأله در قرن نوزدهم و بیستم در اروپا و ایالات متحده به وقوع پیوسته که جامعه ای مدرن، مرفه، صنعتی و سپس پسا صنعتی را در پی داشته، و به پا گرفتن کشاورزی مدرنی انجامیده است که نه تنها توان سیر کردن جمعیت داخلی را داراست بلکه صادرات کلان مواد خوراکی را نیز ممکن ساخته است. بنابراین، چرا پیاده نمودن الگویی مشابه آن نتواند به نتایج مشابهی در کشورهای جهان سوم معاصر منتهی گردد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که دو فاکتور عمده وجود دارد که بازتولید چنین الگویی را با نتایج مشابه در کشورهای جهان سوم تقریباً ناممکن می سازد. در استدلال فوق این دو فاکتور نادیده انگاشته می شود. نخست این که، مدل اروپایی در طول یک و نیم سده و پا به پای فن آوریهای صنعتی کاربر توسعه یافت. در حالی که فن آوریهای مدرن از نیروی کار بسا کمتری استفاده نموده و تازه واردین جهان سومی نیز برای حفظ موقعیتشان در بازار رقابت جهانی بر سر کالاهای صنعتی صادراتیشان، چاره ای جز استفاده از این فن آوریهای مدرن ندارند. دوم این که، در دوران طولانی گذار، اروپا از مهاجرت نیروی کار مازادش به قاره آمریکا بهره می برد.

این بحث که گویا سرمایه داری توانسته است مسأله ارضی را در مراکز پیشرفته اش به تمام و کمال حل نماید، متأسفانه همواره از سوی بخش بزرگی از چپ پذیرفته شده است؛ که از جمله می توان به کتاب معروف کارل کائوتسکی با عنوان "مسأله ارضی"^۴ که پیش از جنگ اول جهانی نوشته شد، اشاره نمود. در اتحاد شوروی نیز این نظریه به عاریت گرفته شد و بر آن اساس و از طریق مزارع اشتراکی استالینی به مدرنیزاسیون کشاورزی اقدام بقیه در صفحه ۱۴

اجتماعی و اقتصادی، ابعاد مختلف تولید و سطح بازدهی کاملاً متفاوت تقسیم بندی نمود. بخش اول، با سود جستن از انقلاب سبز، به کود شیمیایی، سموم دفع آفات نباتی و بذرهایی اصلاح شده دست یافته، و به درجه ای از مکانیزاسیون کشاورزی نیز دسترسی دارد. میزان تولید این دسته از دهقانان بین ده تا پنجاه هزار کیلوگرم غله در سال متغیر است. این در حالی است که تولید سالانه دهقانانی که از فن آوریهای نوین بی بهره اند، به طور متوسط چیزی در حدود هزار کیلوگرم در سال تخمین زده می شود.

نسبت فرآوری پیشرفته ترین بخش سرمایه داری تولید کشاورزی جهان به عقب مانده ترین بخش آن که پیش از سال ۱۹۴۰ ده به یک بود، اکنون به نسبت سرسام آور دوهزار به یک رسیده است! یعنی، رشد فرآوری در بخش کشاورزی و مواد خوراکی از رشته های دیگر تولیدی نابرابرتر بوده است. هم زمان، این تکامل منجر به کاهش قیمت نسبی مواد غذایی (در مقایسه با دیگر فرآورده های صنعتی و خدماتی) گشته و به یک پنجم قیمتها در پنجاه سال پیش رسیده است. مسأله ارضی امروز حاصل رشد ناموزون فوق الذکر است.

مدرنیزه کردن همواره ابعاد سازنده ای همچون انباشت سرمایه و افزایش فرآوری، را با جنبه های مخربی مانند فروکاستن نیروی کار به یک کالای صرف که در بازار خرید و فروش می شود، یا تخریب پایه های طبیعی اکوسیستم مورد نیاز برای بازتولید حیات و تولید، و یا ایجاد قطبهای فقر و غنا در ابعاد جهانی، با هم به همراه داشته است. در عین حال، مدرنیزه کردن اگرچه بخشهایی از نیروی کار را به واسطه اشتغال زایی در بازارهای در حال توسعه جذب می نماید، اما بسیاری دیگر را به سبب از دست دادن موقعیتشان در سیستم پیشین، از گردونه خارج می سازد. در دوران رشد و ارتقاء، رشد جهانی سرمایه داری توانست تا هم زمان با روند از دور خارج سازی بخشی از کارگران، انبوهی از نیروی کار مازاد متعلق به سیستم پیشین را جذب نماید. در حالی که اکنون سرمایه داری در جوامع دهقانی جهان سوم انبوه عظیمی از نیروی کار انسانی را از گردونه خارج می سازد و به طور نسبی تنها قادر است بخش کوچکی از نیروی مازاد کار را جذب کند.

سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که با توجه به این که سه میلیارد نفر کماکان در جوامع دهقانی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین زندگی کرده و تولید می کنند، آیا این روند می تواند کماکان ادامه داشته باشد؟

اگر بر اساس تصمیم گیری سازمان تجارت جهانی در نوامبر ۲۰۰۱ در دوحه، کشاورزی و تولید مواد خوراکی نیز هم چون اشکال دیگر تولید به امان رقابت آزاد و بازارهای بی کنترل سپرده شود، به راستی بر سر این بخش از بشریت چه خواهد آمد؟ آیا کاربست چنین اصولی موجب شتاب روند تولید خواهد شد؟

پر واضح است که محصولی که امروز توسط سه میلیارد دهقان، پس از کسر مقدار مورد نیازشان برای ادامه حیات، به بازار عرضه می شود، در صورت وقوع چنین تحولی به راحتی توسط بیست میلیون کشاورز مدرن تولید خواهد شد. اما، موفقیت چنین بدیلی لاقبل به سه شرط زیر وابسته است:

مقاله حاضر به قلم آقای سمیر امین (Samir Amin) در شماره اکتبر ۲۰۰۳ ماهنامه ماتلی ری ویو (شماره ۵، دوره ۵۵) چاپ شده است. این مقاله به عنوان "سخن ماه" که معمولاً از سوی سردبیران نشریه نوشته می شود، درج گشته است. عنوان مقاله در متن اصلی، *World Poverty, Pauperization & Capital Accumulation* است که در این جا با اندکی تغییر آمده است. تأکیدها در همه جا از سوی مترجم به متن افزوده شده است.

ب. محله

انباشت سرمایه و فقر جهانی

بحث بر سر فقر و نیاز برای کاهش ابعاد سرسام آور آن، البته نه از میان بردنش، امروزه به بحث روز تبدیل شده است. در این بحثهای مد روز نیز به شیوه رایج در قرن نوزدهم، عمدتاً از زاویه تنگ یک امر خیریه به مسأله فقر جهانی پرداخته می شود، و با وجود آن که تمامی ابزار لازم برای ریشه کن ساختن آن هم اکنون در دسترس است، اما ابداً کسی به دنبال کشف کارسازهای اقتصادی و اجتماعی ای که آن را می زاید نیست.

سرمایه داری و مسأله ارضی نوین

تمامی جوامع پیشاسرمایه داری جوامع دهقانی بوده، و سیستمها و قوانین معینی بر امر تولید دهقانی در این جوامع حاکم بوده است. اما تردیدی نیست که آن قوانین با قوانینی که بر شیوه تولید سرمایه داری در قلمرو بازار حاکم است، مانند قانون بازدهی پیشینه سرمایه^۱، کاملاً متفاوتند.

کشاورزی مدرن سرمایه داری - که هم خانواده های دهقانی بزرگ و ثروتمند و هم شرکتهای بزرگ کشت و صنعت را دربر می گیرد - در حال حاضر سرگرم تدارک هجوم سهمگینی به تولید دهقانی جهان سوم است. جواز این هجوم در نشست سازمان تجارت جهانی^۲ در دوحه، پایتخت قطر، در سال ۲۰۰۱ صادر شد. این هجوم قربانیان زیادی خواهد داشت که اکثریتشان دهقانان جهان سوم اند، که هنوز نیمی از بشریت را تشکیل می دهند.

کشاورزی سرمایه داری که تابع اصل بازدهی سرمایه^۳ بوده و تقریباً منحصرأ در آمریکای شمالی، اروپا، ژاپن و بخش جنوبی آمریکای لاتین مستقر است، در مجموع چند ده میلیون کشتگر را به کار گرفته است که دیگر به هیچ روی دهقان [به مفهوم طبقاتی آن] محسوب نمی شوند. به سبب وسعت مزارع تحت مالکیت این کشاورزان و میزان ماشینی شدن امر کشتگری، تولیدگری این کشاورزان معمولاً بین یک تا دو میلیون کیلوگرم غله در سال در نوسان است.

در نقطه مقابل، سه میلیارد کشاورز به کار در بخش تولید دهقانی اشتغال دارند. مزارع این بخش از کشاورزان را می توان به دو بخش مجزا، با ویژگیهای

¹ maximization of the return on capital

² World Trade Organization

³ return on capital

⁴ The Agrarian Question

گردید، که البته نتایج ضعیفی را به دنبال داشت. آن چه که در این میان همواره نادیده گرفته شده این است که حل مسأله ارضی در مراکز پیشرفته سرمایه داری جز با ایجاد مسأله غامض تر ارضی در کشورهای پیرامونی برای سرمایه داری میسر نبوده، و در حال حاضر نیز این مسأله را جز با انهدام نیمی از بشریت نمی تواند حل کند. در میان سنتهای مارکسیستی این تنها ماثوئیسیم بود که توانست ابعاد این چالش را به درستی درک کند. از این رو، آنهایی که ماثوئیسیم را به "انحراف دهقانی" متهم می نمودند، بدین ترتیب تنها بضاعت ناچیزشان را در درک عینی از سرمایه داری امپریالیستی به نمایش گذاشتند؛ مقوله ای که توسط اینها در مجموع به سطح یک بحث مجرد از سرمایه داری تنزل می یابد.

مدرنیزاسیون از طریق بازار افسارگسیخته سرمایه داری، آن گونه که توسط سازمان تجارت جهانی و حامیان اش ارایه شده است، در نهایت دو مؤلفه را، حتا بدون آن که الزاماً آنها را در هم بیامیزد، همسو می سازد: مؤلفه اول، تولید خواروار در ابعاد جهانی توسط کشاورزان مدرن رقابتگر است که به طور عمده در شمال، و به احتمالی نیز در آینده در مناطق محدودی در جنوب، متمرکز خواهند بود؛ دوم، به حاشیه راندن، به فقر و فاقه کشاندن هرچه بیشتر اکثریت سه میلیارد دهقان کنونی جهان سوم و سرانجام راندن شان به نوعی از مناطق اختصاصی است. بنابراین، این پروسه دیسکورسی را که هوادار مدرنیزه کردن و کارآمدگرایی است با مجموعه ای از سیاست های اکولوژیک-فرهنگی درهم آمیخته و بدین طریق به قربانیان اش تنها این فرصت را می دهد که تا در شرایط فقر مطلق مادی (که فقر اکولوژیک را هم شامل می شود) ادامه حیات دهند. از این رو، این دو مؤلفه به جای تناقض، یکدیگر را تکمیل می کنند.

حال، سؤالی که در این جا مطرح می شود این است که آیا می توان بدیل‌های دیگری را در نظر گرفته، و به طور همه جانبه ای به بحث و نظر گذاشت؟ بدیل‌هایی که کشت دهقانی را در قرن حاضر تا آینده ای قابل پیش بینی حفظ کرده، و در عین حال، روند پیشرفت فن آوری و ترقی اجتماعی را نیز پی گیرانه دنبال نماید؟ در حقیقت، تنها بدین طریق است که می توان سرعت تغییرات را آن چنان کنترل نمود که امکان گذار تدریجی به کار غیرروستایی و غیرکشاورزی برای دهقانان فراهم شود.

البته، این چنین مجموعه ای از اهداف دراز مدت نیاز به تدوین سیاست‌های پیچیده در سطح ملی، منطقه ای و جهانی خواهد داشت. در سطح ملی، به سیاست‌های کلان جهت پشتیبانی از شکل تولید دهقانی در برابر رقابت نابرابر از سوی کشاورزان مدرن و شرکتهای کشت و صنعت منطقه ای و جهانی نیاز است. این تدابیر، قیمتگذاری معقولی را برای محصولات داخلی، مستقل از نوسان قیمت‌های بازار بین المللی که به واسطه یارانه های کشاورزی دولتهای قدرتمند شمال به طور مضاعفی ناعادلانه اند، تضمین می نماید.

برنامه ای با این چنین اهدافی، الگوی توسعه صنعتی و شهری را زیر ذره بین قرار می دهد؛ توسعه ای که می باید هر چه بیشتر از اولویتهای صادراتی فاصله گرفته و به توسعه متوازن اجتماعی بازارهای داخلی نظر دوخته باشد.

هم زمان، این مسأله نیازمند یک الگوی کلی از سیاست‌هایی است که بتواند تأمین خواروار ملی را تضمین کند - که شرط لازم برای شرکت فعال یک کشور در جامعه جهانی و برخورداری اش از حداقلهای لازم برای حفظ استقلال و قدرت چانه زنی می باشد.

برای نیل به چنین مقصودی، در سطح منطقه ای و جهانی به توافقات و سیاست‌های بین المللی ای نیاز است که از اصول لیبرالی حاکم بر سازمان تجارت جهانی فاصله بگیرد؛ و آنها را با راه حل‌های مشخص و قابل حصول برای هر ناحیه و با توجه به مسایل مشخص و شرایط کنکرت تاریخی و اجتماعی شان جایگزین سازد.

مسأله کارگری نوین

در حال حاضر، شهرنشینان سیاره حدود نیمی از بشریت را در بر گرفته، و دهقانان، به استثناء بخش کوچکی که به لحاظ آماری قابل اغماض است، نیمه دیگر آن را شکل می دهند. مجموعه داده های موجود در مورد مختصات سکنه زمین امکان تمیز طبقات میانی از طبقات زحمتکش و خلقی را برای ما فراهم می سازد.

در مرحله کنونی تکامل سرمایه داری، طبقه مسلط، یعنی صاحبان رسمی ابزار عمده تولید و مدیران رده بالا که نقش دستیارانشان را بازی می کنند، تنها بخش بسیار ناچیزی از جمعیت سیاره را تشکیل می دهند، اگرچه سهمشان از ثروت موجود در جوامع مربوطه شان کاملاً قابل ملاحظه است. به این بخش کوچک از جامعه بشری باید طبقه میانی به مفهوم سنتی اش، یعنی صاحبان بنگاه های کوچک، مدیران رده متوسط و آنهایی که درآمدهای غیرکارمزدی دارند، را هم افزود.

توده بزرگی از شاغلان در بخشهای مدرن تولیدی را مزدبگیران تشکیل می دهند که چهار پنجم جمعیت شهرنشین مراکز پیشرفته صنعتی را فرامی گیرد. این توده عظیم کارگری را می توان دست کم به دو مقوله تقسیم نمود که مرز میان آنها هم از نظر یک ناظر خارجی قابل رؤیت بوده و عملاً نیز در ضمیر خودآگاه افراد جای گرفته است.

دسته اول آنهایی هستند که می توان آنها را زحمتکشانی نامید که دارای وضعیت اقتصادی پایداری هستند. به این مفهوم که اینها به دلایل گوناگون و از جمله به واسطه برخورداری از مهارت‌های حرفه ای که به آنها امکان چانه زنی با کارفرمایان را می دهد، به طور نسبی از امنیت شغلی برخوردارند. از این رو، این دسته از کارگران غالباً در اتحادیه های کارگری قدرتمند سازمان یافته اند. در تمامی موارد، این بخش زحمتکشان از وزن سیاسی کافی برای تأمین ظرفیت چانه زنی اش برخوردار است.

دسته دوم زحمتکشانی هستند که از وضعیت اقتصادی ناپایداری^۲ برخوردارند. در این دسته از جمله می توان از کارگرانی نام برد که به واسطه سطح پایین مهارت‌های فنی و حرفه ای شان، و یا به دلیل مهاجر بودن و عدم برخورداری از حقوق شهروندی، و یا به دلایل نژادی و جنسیتی از امکان چانه زنی محدودی برخوردارند؛ و یا هم چنین می توان از آن هایی که به طور رسمی بیکار محسوب می شوند و یا تهیدستانی که به کارهای غیرقانونی اشتغال دارند و بدین سبب کارمزدی محسوب نمی شوند نام برد. این بخش از زحمتکشان را به جای "ادغام نشده"^۳ و یا "حاشیه ای"^۴ نامیدن باید [به لحاظ اقتصادی] ناپایدار نامید؛ به این دلیل که این بخش از کارگران کاملاً در منطق سیستماتیک که بر روند انباشت سرمایه حاکم است، ادغام گشته اند.

براساس داده های موجود در مورد کشورهای توسعه یافته و برخی از کشورهای جنوب، درصد نسبی هر کدام از لایه های اجتماعی ای که در بالا برشمرده شده است را می توان به نسبت جمعیت کل زمین برآورد نمود.

اگرچه کشور های مرکز تنها هزده درصد جمعیت کل سیاره را در خود جا داده اند، اما به این دلیل که نود درصد جمعیتشان را شهرنشینان تشکیل می دهند، یک سوم جمعیت شهرنشین سیاره را به خود اختصاص می دهند.

جدول شماره ۱: درصد کل جمعیت شهرنشین جهان

جهان	پیرامون	مرکز
۲۵	۱۳	۱۱
۷۵	۵۴	۲۴
(۲۵)	(۱۱)	(۱۳)
(۵۰)	(۴۳)	(۹)
۱۰۰	۶۷	۳۳
(۳)	(۲)	(۱)

(به دلیل تقریب درصدها، حاصل جمع ها ممکن است کاملاً مطابقت نداشته باشند.)

تقریباً سه چهارم جمعیت شهرنشین جهان را طبقات زحمتکش تشکیل می دهند، در حالی که زیرمقوله "ناپایدار" خود به تنهایی دوسوم کل جمعیت زحمتکشان جهان را شامل می شود. (نزدیک به چهل درصد زحمتکشان مرکز و هشتاد درصد زحمتکشان کشورهای پیرامونی در این زیرمقوله جای گرفته اند.) به عبارت دیگر، زحمتکشانی که از وضعیت اقتصادی ناپایداری برخوردارند، تقریباً نصف جمعیت شهری کره زمین را تشکیل می دهند، و این درصد در کشورهای پیرامونی از این نسبت هم فراتر است.

نگاهی به ترکیب زحمتکشان شهر در نیم قرن گذشته (پس از جنگ دوم جهانی) نشان می دهد که تناسباتی

بقیه در صفحه ۱۵

² Precarious

³ non-integrated

⁴ marginalized

¹ Stabilized

بقیه از صفحه ۱۴

که ویژه گبهایی ساختاری طبقات زحمتکش را در آن زمان معین می ساخت با اکنون بسیار متفاوت است.

در آن زمان، سهم جهان سوم از جمعیت شهرنشین جهان (که در حدود یک میلیارد نفر بود) از نصف بیشتر نبود. در حالی که اکنون این نسبت به دوسوم رسیده است. شهرهای غول پیکر، مانند آنهایی که اکنون تقریباً در تمامی کشورهای جنوب دیده می شوند، در آن زمان هنوز وجود نداشتند. در آن دوره، تنها چند شهر بزرگ، به طور اخص، در چین، هند و آمریکای لاتین وجود داشت.

در کشورهای مرکز، طبقات زحمتکش در دوران پس از جنگ از شرایط استثنایی حاصل از سازشی تاریخی که از سوی طبقه کارگر به بورژوازی تحمیل شده بود، بهره بردند. سازش مزبور این فرصت را برای اکثریت کارگران فراهم ساخت تا در اشکالی از سازمان کار که به سیستم تولید "فوردیستی" شناخته می شد، مستقر گردند. به علاوه، نسبت زحمتکشان به لحاظ اقتصادی ناپایدار در کشورهای پیرامونی - که همواره از مرکز بیشتر بوده است - از پنجاه درصد زحمتکشان شهری تجاوز نمی کرد. مابقی زحمتکشان این کشورها را مزدبگیران پایدار در متن اقتصاد نوین استعماری و جامعه مدرنیزه و پیشه وران تشکیل می دادند.

مهمترین تحول اجتماعی که ویژه گی نیمه دوم قرن بیستم را رقم زده است در یک آمار می توان خلاصه نمود: نسبت زحمتکشان به لحاظ اقتصادی ناپایدار از نسبت یک چهارم به بیش از نیم جمعیت جهان رسیده، و گذشته از آن، پدیده بینوایی^۱ در ابعاد قابل ملاحظه ای بار دیگر، حتا در کشورهای پیشرفته صنعتی نیز، ظاهر گردیده است. جمعیت توده شهری که به لحاظ اقتصادی ناپایدار شده است در طول نیم سده مزبور از ۲۵۰ میلیون نفر به بیش از یک و نیم میلیارد نفر رسیده و نرخ رشدی را به ثبت رسانده است که از نرخ رشد اقتصادی، رشد جمعیت، و حتا از نرخ روند گسترش شهرنشینی نیز بالاتر است.

به راستی جز واژه بینوایی هیچ واژه دیگری برای نامگذاری روند تحولی نیمه دوم سده بیستم وجود ندارد.

این حقیقتی است که به طور کلی و به خودی خود در زبان رایج امروز نیز به رسمیت شناخته شده و بر آن تأکید می گردد: "کاهش فقر" از جمله به شاه بیت اهداف برنامه ای تمامی دولت‌ها تبدیل شده، و این دولت‌ها در ظاهر مدعی اند که می خواهند به آن دست یابند. اما، مسأله فقر به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر، صرفاً در مقیاسی تجربی مطرح می گردد، و با معیارهایی بسیار ابتدایی مانند توزیع درآمد (خط فقر)، و یا اندکی پخته تر و با استفاده از شاخص های مرکب (مانند شاخصهای توسعه انسانی که از سوی برنامه توسعه سازمان ملل متحد ارائه می شود) اندازه گیری می گردد؛ بدون آن که هیچگاه منطق و کاروسازهایی که زاینده آن است مورد بررسی و پرسش قرار بگیرد.

ارایه این واقعیت از سوی ما، اما، از بازگویی ساده یک واقعیت بسیار فراتر رفته، و فرصت را برای توضیح این پدیده و تشریح پروسه تصور آن فراهم می سازد. واقعیت این است که لایه های میانی، بخشهای پایدار زحمتکشان، و بخشهای ناپایدار آن همگی در یک سیستم تولید اجتماعی ادغام شده اند، اگرچه هر کدام کارکرد جداگانه ای را در چارچوب آن به عهده دارند. برخی واقعاً از مزایای موجود محروم اند. اما این محروم شدگان به همان اندازه بخشی از این سیستم محسوب می شوند که دیگران، و نمی توان به هیچ روی آن ها را حاشیه ای، به این معنا که کارکردشان را در چارچوب سیستم از دست داده باشند، نامید.

بینوایی را نباید صرفاً به مفهوم عدم داشتن درآمد کافی برای ادامه بقا دانست. بینوایی، در حقیقت، مدرنیزه کردن فقر است که تأثیراتی بنیان کن بر همه ابعاد حیات اجتماعی می گذارد. روستاییانی که در عصر طلایی سالهای ۱۹۷۵-۱۹۴۵ به شهرها مهاجرت می کردند، به طور نسبی به آسانی در ساخت و بافت طبقات زحمتکش پایدار شهری ادغام می شدند. در حالی که اکنون تازه واردین و فرزندان شان به حاشیه سیستم اصلی تولید رانده می شوند، و از این روست که شرایط مناسبی برای جایگزین شدن آگاهیهای طبقاتی با همبستگیهای محلی فراهم می شود. هم زمان، سهم زنان از بی ثباتی اقتصادی بیشتر از مردان بوده و این مسأله به وخیم تر شدن باز هم بیشتر شرایط اجتماعی و مادی حیات شان

منتهی می گردد. اگر چه جنبش فمینیستی بدون هیچ تردیدی توانسته است در زمینه های رفتاری و نظری به پیشرفتهای مهمی دست یابد، اما تردیدی نیست که این زنان طبقات میانه هستند که تقریباً منحصراً از مزایای این پیشرفتهای سود برده اند. تا آن جا که به دموکراسی مربوط می شود، این سیستم اعتبارش - و لذا مشروعیتش - را به سبب ناتوانی اش در پیشگیری از وخیم تر شدن هر چه بیشتر شرایط مادی بخشهای روزافزون زحمتکشان کاملاً از دست داده است.

بینوایی پدیده ای جدایی ناپذیر از قطبی شدن در مقیاس جهانی است، که محصول ذاتی توسعه سیستم سرمایه داری واقعاً موجود می باشد؛ سیستمی که به این دلیل باید آن را در سرشت اش امپریالیستی بنامیم.

بینوایی در میان زحمتکشان شهری پدیده ای است که مستقیماً با قربانی ساختن جوامع دهقانی جهان سوم ارتباط پیدا می کند. تسلیم این جوامع به ضرورت‌های توسعه بازار سرمایه داری مشوق اشکال نوینی از قطبی شدن اجتماعی است که بخش فزاینده ای از دهقانان را از دسترسی به زمین محروم می سازد. دهقانانی که به این طریق خانه خراب شده و زمینهایشان را از دست داده اند، بسا بیشتر از رشد طبیعی جمعیت، مهاجرین به آونک نشینها را تشکیل می دهند. مادامی که آماج های لیبرالی به چالش کشیده نشوند، سرنوشتی بهتر از این در انتظار توده ها نخواهد بود؛ و حقیقت این است که در چارچوبهای لیبرالی هیچ گونه سیاست اصلاح گرانه ای برای مهار فقر و مسکنت توده ها نمی تواند وجود داشته باشد.

پدیده بینوایی، هم تئوریهایی اقتصادی و هم استراتژی مبارزات اجتماعی را به زیر علامت سوال می برد.

فلسفه اقتصادی مبتدل حاکم از پرداختن به مشکلات واقعی که از گسترش سرمایه داری سرچشمه می گیرند، سر باز می زند. این فلسفه مبتدل، به جای تحلیل سرمایه داری واقعاً موجود، آن را با نوعی از تئوری جایگزین می سازد که چیزی جز یک سرمایه داری تخیلی نیست که به عنوان تداوم صرف و تک بعدی روابط مبادله (یعنی بازار) معرفی می شود. در حالی که سرمایه داری واقعاً موجود بر اساس دو رکن، یعنی هم روابط تولید و هم روابط مبادله سرمایه داری (نه صرفاً روابط مبادله) کارکرده و

مانندسازی می کند. آنگاه، این جایگزین سازی به سادگی با ایده ای فرضی همراه می شود که گویا بازار خودرایانه بوده و مطلوب اجتماعی را می آفریند؛ امری که برای آن نه شواهد تاریخی در دست است، و نه از طریق بحثی منطقی قابل اثبات می باشد. در این چارچوب نظری است که پدیده فقر با عواملی مانند رشد جمعیت و یا کاربست سیاستهای نادرست، تبیین می گردد. فلسفه رسمی اقتصادی ارتباط ریشه ای فقر را با روند انباشت سرمایه داری نادیده می گیرد. این ویروس لیبرالی که اندیشه های اجتماعی معاصر را آلوده ساخته و ظرفیت شان را برای دست یابی به درکی درست از جهان نابود کرده است (تغییر جهان پیشکش)، از جنگ جهانی دوم به این سو در طرز تفکر و بینش گروههای گوناگون چپ عمیقاً رسوخ یافته است. جنبشهایی که در حال حاضر درگیر مبارزات اجتماعی برای "دنیایی دیگر" و ایجاد بدیلی برای جهانی سازی هستند، تنها زمانی خواهند توانست به تغییرات اجتماعی قابل بحثی دست یابند که خود را از شر این ویروس در راستای جانداختن یک بحث تئوریک اصیل، رها سازند. مادامی که این ها خود را از شر این ویروس رها نساخته باشند، جنبش های اجتماعی مربوطه، حتا صادق ترین شان، در پابند اندیشه های خرافی رایج باقی خواهند ماند؛ و بنابراین، در چنبره ای از پیشنهادهای بی بو و خاصیت رفرمیستی دست و پا خواهند زد - پیشنهادهایی که آبخورشان جز تبلیغات دروغین و یاوه های سرهم بندی شده پیرامون کاهش فقر نیست.

امیدوارم که خطوط تحلیلی ای که در این جا ارائه شده است، راه را برای یک بحث اصولی همه جانبه باز نماید. زیرا به باور من تنها در این چارچوب است که یک بار دیگر ارتباط طبیعی میان انباشت سرمایه داری از یک سو، و پدیده به فقرکشان اجتماعی از سوی دیگر، برقرار می گردد. یکصد و پنجاه سال پیش تر از این، مارکس بررسی مکانیسم های این ارتباط را آغاز نموده بود؛ اما متأسفانه از آن زمان تا کنون به ندرت دنبال شده است.

^۱ Pauperization

نمایش انتخاباتی در میان حاکمان زور

تحریم انتخابات توسط مردم و

مکاشفات ابراهیم یزدی

زینت میرهاشمی

ستاد انتخاباتی وزارت کشور رژیم شرایط نامزدی و انتخاب شدن افراد برای نمایندگی در مجلس رژیم را به موجب ماده ۲۸ قانون انتخابات مصوب مجلس شورای اسلامی رژیم اعلام کرد. نکات مهم و پایه ای شرایط فوق عبارت است از:

- اعتقاد و الزام عملی به اسلام و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران

- ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل مترقی ولایت فقیه در رویدادی دیگر، آیت الله خامنه ای که تاب تحمل همین حد از انتخابات فرمایشی را ندارد، در یک موضع گیری بار دیگر قدرت آسمانی خود را به مثابه ولی فقیه مورد تاکید قرار داد و گوشزد نمود که قدرت فوق را با دیکتاتوری مقایسه نکرده و در ضمن آن را نادیده هم نگیرند.

وی در سخنرانی خود در قزوین گفت: «در منطق بسیار مستحکم و عمیق مردمسالاری دینی، هیچ ولایت و حاکمیتی مطلوب نیست، مگر پروردگار تفویض کرده باشد و خداوند نیز این حاکمیت را در رده های مختلف حاکمیت اسلامی، تنها به کسانی تفویض می کند که عدالت و تقوی داشته باشند و مردم هم آنان را بخواهند.»

با توجه به منطق ولی فقیه و ابراز وفاداری شرکت کنندگان در انتخابات فوق به اصل مترقی ولایت فقیه، از پیش تکلیف مردم در مقابل این جعبه های جادویی رای گیری معلوم است. در نتیجه التزام به دو اصل فوق، اسامی درآمده از این جعبه های آسمانی کسانی خواهند بود که در دایره خودیها باشند، از زیر تیغ شورای نگهبان عبور کرده باشند، در مجموعه عملکردهای سرکوبگرانه رژیم در مقابل جبهه ترقی و جنبشهای مردمی شریک بوده باشند، از همه مهمتر برای حفظ خیمه نظام کوشا باشند و تلاش کنند تا ستونهای پوسیده رژیم را روغن کاری کرده و از غرق شدن آن جلوگیری کنند.

هنگامی که اصل وجودی نظام جمهوری اسلامی در میان مردم زیر سوال است و یکی از خواسته های مردم تغییر آن است، این گونه انتخابهای غیر دموکراتیک در نقطه مقابل خواست اساسی مردم ایران است.

یکی از شعارهای برجسته ای که مدتهاست در میان جنبشهای مردمی و دانشجویی مطرح می شود، شعار فراندوم برای تغییر نظام جمهوری اسلامی است. شعار فوق به معنای آن است که رژیم جمهوری اسلامی خود را به همه پرسى گذاشته و مردم رای بدهند که آیا این رژیم را می خواهند یا نه؟ این خواست مردم آنقدر قوی است که حتا برخی از افراد گروههای دوم خردادی برای ترساندن طرف مقابل قصد موج سواری بر آن و طرح فراندوم در شکلهای دیگر را داشتند. مطرح کنندگان فراندوم در جبهه دوم خردادیها، در جایی که متوجه خطر واقعی شعار فراندوم بر سر موجودیت خودشان شدند، عقب نشینی کرده و شعار فوق را به بایگانی سپردند.

انتخابات مجلس هفتم رژیم، در ردیف همان فیلهایی است که از جیب و کیسه آخوندها و حامیانشان به هوا بلند خواهد شد. پرتاب چنین فیل نمایشی فقط در بازار فروشندگان آن قابل تحسین است.

انتخابات فوق در میان مردم و نیروهای مترقی، انتخاباتی فرمایشی انگاشته شده و تحریم می شود.

فراخوان "نهضت آزادی" به شرکت

درانتخابات غیرآزاد و ناسالم

منصور امان

"نهضت آزادی"، طی یک بیانیه، شرکت خود در انتخابات را اعلام و به "مردم خوب و عزیز ایران" نیز فراخوان داده است که "حقشان را درانتخابات مطالبه کنند". آقای یزدی و دوستان، در این بیانیه همچنین آگاهی داده اند که بدین منظور، "جمعی از اعضای نهضت در تهران و شهرستانها ثبت نام خواهند کرد".

آنگونه که برمی آید از نظر "نهضت آزادی"، فراخواندن دیگران به شرکت در انتخابات و نام نویسی خود، به مفهوم به رسمیت شناختن انتخابات، زمینه و پیش شرطهایی که تحت آن برگزار خواهد گردید، تلقی نمی شود. در همین رابطه "نهضت آزادی"، برای جلوگیری از هرگونه برداشت گمراه کننده، تاکید می کند: "این ثبت نام هرگز بمنزله تایید آزادی و سلامت انتخابات نیست".

"نهضت آزادی" نه "سلامت" و نه "آزادی" انتخابات مجلس هفتم ملاها را تایید می کند و همزمان نه تنها برآمد عملی و بدیهی این ارزیابی را در سیاست خود در برخورد بدان دخالت نمی دهد بلکه اینگونه وانمود می سازد که "مطالبه ی حق" از مسیر این انتخابات غیرآزاد و ناسالم، میسر و تنها راهی است که در برابر مردم وجود دارد. تدوین کنندگان سند استراتژی همدستی و مشارکت در یک نمایش بیهوده و رسوا، سوگند یاد کرده اند که در صورت حذف نامزدهای "نهضت آزادی" توسط شورای نگهبان، در سیاست خود به تامل خواهند نشست و وعده داده اند که "در این صورت نظر نهایی خود را به موقع اعلام خواهند کرد".

در دستیازی به این استدلال عوامفریبانه و مبتذل، "نهضت آزادی" تنها نیست. کلیه جریانات "دوم خردادی"، "خودی" و نیمه "خودی"، با توجهی کاملاً مشابه، به تلاش برخاسته اند تا نعل و میخ "نظام" و انتخابات نمایشی را به ترتیب بکوبند و این دو رویکرد را سازگار با یکدیگر جلوه دهند.

پرسشی که آقای یزدی و شرکا می بایست بدان پاسخ می دادند این است که چگونه می توان خود را از یک نمایش ضددموکراتیک رای گیری، برکنار معرفی کرد و همزمان در آن مداخله ی فعال داشت؟!

راه حل اینان که "نهضت آزادی" نیز به سهم خود درتبلیغ آن همت گماشته است، چندان قانع کننده نیست. و این بدون تردید در کارنامه کارچاقکنهای دیرینه و باتجربه ی استبداد مذهبی، نمره مثبتی به جا نخواهد گذاشت.

جعفر پویه

هر چه به نمایش انتخابات رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی بیشتر نزدیک می شویم، اعمال بعضی از پادوهای دست چپم و بی آبرو برای کشاندن مردم به پای صندوقهای رای، نفرت مردم از مشروعیت بخشان به باندهای آدم کش درگیر در این رقابت برای تصاحب صندلی های مجلس ارتجاعی را بیشتر برمی انگیزد. تلاش این دسته برای جذاب کردن نمایش رای گیری در حالی صورت می گیرد که صحنه رقابت انتخاباتی به چماقداران و چاقوکشان واگذار شده و در کنشکاش صحنه پر زد و خورد، میردامادی از بنیانگذاران وزارت اطلاعات و رییس کمیسیون امنیت مجلس، با لباس پاره و سروصورت زخمی از پشت میز خطابه به بیمارستان می رود. سخنران دیگری در قم، از پشت بام مجبور به فرار می شود. هرچا صحبت از انتخابات است چماق و دشنه نیز درکار است. و این هو و جنجال نشان می دهد که گاری شکسته رژیم در این سربالایی که توسط مردم برای آنان ساخته شده، آنچنان درمانده است که یابوهای بسته شده به آن بجای گازگرفتن، به دریدن یکدیگر روی آورده اند.

در چنین هنگامه ای آقای ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی، بعنوان چرخ پنجم این گاری شکسته و در سربالایی مانده، وارد عمل شده و می گوید که نهضت آزادی با فرستادن نامه مجرمانه ای به شورای امنیت ملی، پیشنهادهایی را برای افزایش مشارکت مردم در انتخابات مجلس ارایه داده است. آقای یزدی توضیح نداده است که از چه وقت نهضت آزادی از اینجا مانده و از آنجا رانده شده، محرم راز رژیم ولایت فقیه شده است که به آنان توصیه های مجرمانه می نماید. اما این که توصیه های مزبور چقدر می تواند برای برون رفت رژیم از این بحران فراگیر کارساز باشد، به عملی بودن آنها بستگی دارد. آقای یزدی صحنه تقابل رژیم و مردم را با امربری اش بین رژیم و آمریکا اشتباه گرفته و نمی داند که این پهنه جای دلالهای سیاسی ای چون او نیست و او عرض خود می برد (اگر چیزی به عنوان اعتبار برایش باقی مانده باشد) و زحمت مردم می دارد. اما آنچه یزدی بعنوان بخشی از توصیه هایش به شورای امنیت ملی که در مصاحبه ها مطرح کرده است "یعنی آزادی زندانیان سیاسی، رفع توقیف از روزنامه های توقیف شده، برداشتن نظارت استصوابی و آزادی احزاب" را ظاهراً گمان برده خود دست اندر کاران رژیم نمی داند و با این خود- مطرح کردنها و خود شیرینها، نهضت آزادی کاری از پیش خواهد برد.

مکاشفات آقای یزدی بعنوان موانع حضور مردم در انتخابات برخوردی است از نوع: از کرامات شیخ ما چه عجب شیره را خورد و گفت شیرین است

هر چند با تحریم انتخابات توسط مردم و بیچارگی رژیم، باید منتظر شیره خوردنهای بیشتر هم بود.

ادبیات ایران در هزاره دوم نگاهی به گذشته و اشاره‌ی به هزار سال مبارزه فرهنگی (۴۴)

اسماعیل وفا یغمایی
کارگاه محقق تاریخ یا مغازه
قصابی

با اشاره به همین چند نمونه به عنوان مثنی از خروار، باید تاکید کرد که کارگاه یک محقق تاریخ شباهتی به مغازه قصابی ندارد که قطعات اشتها بر انگیز و مطبوع لاشه بر قناره کنشیده شده گوسفندی ذبح شده انتخاب و قطعه قطعه شود و بر معرض دید و فروش قرار گیرد و قسمتهای نامطبوع آن در پستو پنهان گردد. در یک بررسی حقیقی باید تمامی پیکره تاریخ یک ملت با تمامی قسمتهای مطبوع و نامطبوع آن مورد نقادی قرار گرفته و در معرض نگاه نسل امروز و آینده قرار گیرد.

با توجه به تجربه دوران خمینی به نظر می‌رسد خوش خیالی و خیالی‌فانی و اختراع تاریخ و سرگرم شدن و دل خوش داشتن به افسانه‌ها و تمایلات شخصی و افزودن بر معلومات مرده و به درد نخور و دل خوش داشتن به شیعه بودن شاهان و شیخان جبارکافی نیست. در بررسی تاریخ بایست مسئولیت نسبت به حیات بر باد رفته میلیونها ایرانی در گذشته، و زندگی نسل امروز و آیندگان، فراتر از تمایلات شخصی، مذهبی یا ملی تاریخ نگاران قرار گرفته و در معرض تجربه اندوزی قرار گیرد.

در این کنکاش رنجبار، محقق مسئول نه تنها بایست به کالبد شکافی تاریخ شاهان و شیخان بپردازد و محتویات آن را در برابر چشمان مردم به تماشا بگذارد بلکه مسئولیت ایجاب می‌کند با پذیرش هر رنج و پذیرش مورد طعن و لعن قرار گرفتن موقت، به تاریخچه‌های ذهن و ضمیر مردمان سفر کند و چراغ بر افروزد و از ملامت نهراسد. بدون تردید روزگاری خواهد رسید که مردمان این رنجه را ارج نهند و در نقطه‌ای قرار گیرند که مدتها قبل از آنان تاریخ نگار مسئول چراغ خود را بر افروخته بود.

برای تاریخ نگارمسئول، مردم و حیات مردم در زمره مقدسات قرار دارند، ولی به دلیل همین احترام و تقدس، تمام آنچه که مردم مقدس می‌پندارند در زمره مقدسات تاریخ نگار قرار نمی‌گیرد. در روند پر تلاطم تاریخ و فرهنگ و تمدن و رشد مهار ناپذیر آگاهی و جادوی کیمیا اثر تجربه، شماری از مقدسات دیروز از دایره تقدس خارج شده و یا در حال خارج شدنند و در

جریان همین روند برخی از چیزهایی که در خارج دایره تقدس قرار دارند در حال ورود به قلمرو مقدسات فرهنگی و ملی و مذهبی هستند. تردید نباید کرد که مردم روزگار ما چون گذشتگان خود نمی‌اندیشند و اندیشه مردمان آینده با ما تفاوت‌های جدی خواهد داشت.

با در نظر گرفتن نکات یاد شده، از زاویه ایدئولوژیک، جنبه وارداتی تشییع دوران صفوی - تشییعی که بعدها عمیقاً با باورهای مردم هم در آمیخت - پر رنگ تر خود را می‌نماید. در همین رابطه شیخ حر املی در کتاب «امل الامال» نام هزار و صد آخوند وارداتی عرب زبان را بر شمرده است.

در تحمیل قساوت باراین مذهب، خون صدها هزار تن از مردم ایران با کشتارهای جمعی به بی رحمانه ترین شکل بر زمین ریخت. اسناد تاریخی به روشنی این حقیقت را گواهی می‌کنند و از زیر غبارهای زمان بیرون می‌آورند.

این تحمیل خشن پیش از آن نیز سابقه داشت. سالها قبل از صفویان، در آغاز فتح ایران، نیاکان زرتشتی ما با گذر از گردابهای خون و رنج بناچار - به جز در بخشهایی از ایران که به آن اشاره شد - مجبور به مهاجرت معنوی و عقیدتی از آئین زرتشت به اسلام اهل تسنن شدند و قرن‌ها بعد باگذری - بازهم اجباری - از نهرهای خون مجبور شدند آئین تسنن را ترک گویند و به آئین مورد اعتقاد صفویان گردن نهند.

در تحمیل این تشییع، کشتارهای وحشیانه شاه اسماعیل در تبریز و اصفهان و دیگر شهرهای ایران به واقع همشانه وحشیگریهای مغولان و تیموریان قرار می‌گیرد.

دوران صفویان سرآغاز تنفس گسترده سیستم آخوندی در ایران و آمیختگی آن با حکومت و رواج دوباره زبان عربی و بر پائی حوزه های علمیه است. از همین زاویه بایست مسدود شدن راه تنفس فرهنگ و ادب و موسیقی و هنر- ملی و نه هنر درون دربارهای صفوی - و آزاد اندیشی را در تهاجم حکومتی که با به طور عمیق بامذهب آمیخته و داعیه ایدئولوژی دارد در نظر گرفت. مهاجرت عظیم شاعران ایرانی به هند در دوران صفویان از جمله زائیده همین عارضه است. اینها اشاراتی اندک برای توجه دادن به برخی مسائلی است که هنوز جامعه ما با آن در گیر است و ارزش آن را دارد که در تاریخ صفویه بیشتر به سفر برویم و به دنبال ادراک بیشتر، بر این اشارات تامل کنیم.

ادامه دوران شاه اسماعیل صفوی
دوران شاه اسماعیل پس از تاجگذاری، با فتح خوزستان و بغداد، فتح آذربایجان، فتح خراسان، حمله به ماوراءالنهر و سرانجام جنگ چالدران و مقابله با دولت قدرتمند عثمانی ادامه یافت.

با تشکیل یک دولت مکتبی شیعه در کنار مرزهای امپراطوری عثمانی یعنی قویترین دولتی که لوائی نمایندگی تسنن را به دوش می‌کشید و خود را تنها نماینده اسلام می دانست کشتارهای مذهبی آغاز گردید. خون هزاران هزار نفر در ایران به جرم پافشاری بر تسنن بر زمین ریخت و سلطان سلیم پادشاه عثمانی نیز دستور داد که شمار شیعیان درون مرزهای عثمانی را به دست آورند و آنها را کشتار کنند. در این کشتار مذهبی، به شیوه ترور عمومی چهل هزار تن از شیعیان در آناتولی کشتار شدند و سر انجام در گذر از موج کشتارهای شیعه و سنی، سپاهیان دولت صفوی و عثمانی که هر دو داعیه نمایندگی اسلام را داشتند در چالدران، در مشرق دریاچه رضائیه، با هم جنگیدند.

در این جنگ که مجموعاً صد و هشتاد هزار تن از دو طرف در آن شرکت داشتند، علیرغم شجاعت و جنگاوری درخشان فرماندهان و لشکریان شاه اسماعیل، دولت عثمانی به مدد تکنیک برتر و داشتن سلاحهای آتشین پیروز شد و تبریز و دیار بکر و کردستان تحت اشغال دولت عثمانی قرار گرفت.

اندکی درباره شاه اسماعیل صفوی

شاه اسماعیل صفوی، دو رگه، ایرانی - یونانی، دارای چهره ای زیبا، موئی سرخ فام و اندامی متوسط ولی نیرومند بود. او در میدانهای جنگ با اتکا به شیوه زندگی خود در گذشته، و نیز باور خود امام بینی و خود خدا بینی و حمایت نیروهای غیبی و آسمانی، بسیار متهور بود و از آنجا که میر و مرشد صوفیان و قزلباشان بود و زمام قدرت معنوی و سیاسی را با هم در دست داشت صوفیان او را چون خدائی مجسم می‌پرستیدند و به فرمان او به هر کاری دست می‌زدند و در باره او می‌گفتند و در جنگها غریب بر می‌آوردند که: «لا اله الا الله، اسماعیل ولی الله».

در دوران شاه اسماعیل، پس از چند قرن، و پس از شکست حسن بساسیری به دست طغرل سلجوقی و سقوط بغداد در سال ۴۵۲ هجری - ۱۰۶۰ میلادی - دیگر بار شعار «شهد ان علی ولی الله» توسط مودنان در گوشه‌ها طنین انداز شد. در زمان شاه اسماعیل به دستور او بر پشت سکه ها کلام «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» و در

حاشیه سکه ها اسامی چهارده معصوم نقش شد.

ساختمان روحی و اخلاقی شاه اسماعیل شگفت آور بود. در تبریز به هنگام اعلام رسمی شدن تشییع چهار ششم مردم تبریز مذهب تسنن داشتند. شاه اسماعیل با کشتار و گردن زدن بیست هزار تن از پیروان تسنن در تبریز، مردم تبریز را وادار به قبول تشییع کرد و کشتار او در تبریز یاد آور کشتار وحشیانه شیعیان به دست سلطان محمود غزنوی گردید. با این تفاوت محمود غزنوی سلطان محمود برای که در گذشته سلطان محمود برای اشاعه مذهب مورد علاقه و اعتقاد خود خون هزاران تن از شیعیان را بر زمین ریخت و این بار شاه اسماعیل تیغ بر گردن پیروان تسنن نهاد.

شاه اسماعیل در تبریز دستور داد استخوانهای کسانی را که مسئول قتل پدرش بودند از گور در آورده و در کنارسرای بریده و منجمله سرهای بریده زنان نگون بخت تن فروش به آتش کشیدند. اودر تبریز به قزلباشان مسلح به تبر و ساطور دستور داد در کوچه و بازار روانه شوند و به لعن خلفای سه گانه بپردازند. کسانی که این لعن را میشنیدند باید می‌گفتند «بیش باد و کم مباد» و اگر کسی این کلام را تکرار نمی‌کرد بلافاصله به قتل می‌رسید. در این کشتار تبرداران قزلباش حتی از دریدن شکم و کشتن زنان حامله سنی ابائی نداشتند. شاه اسماعیل در تبریز دستور داد سیصد تن از زنان نگونبخت تن فروش را دستگیر کرده و با ساطور و تبر از وسط دو شقه کردند و سرانجام اوج وحشیگری خود را با سربریدن مادر خود در تبریز به تماشا گذاشت. جرم مادر نگونبخت او این بود که پس از قتل شوهرش سلطان حیدر و اسارت، به عقد ازدواج یکی از امیران نیروی فاتح در آمده است.

هنگامی که شاه اسماعیل درسیزده سالگی در تبریز به قدرت رسید در ایران آن روزگار دوازده امیر نشین مستقل وجود داشت این امیر نشینان عبارت بودند از:

- ۱ - شاه اسماعیل صفوی در آذربایجان
- ۲ - سلطان مراد آق قویونلو در بخش اعظم عراق عجم
- ۳ - مراد بیگ بایندر در یزد
- ۴ - رئیس محمد کره در ابرقو
- ۵ - حسین کیای چالوی در سمنان و فیروز کوه
- ۶ - بیوک بیگ پرناک در عراق عرب
- ۷ - کاظم بیگ ابن جهانگیر بیگ ابن علی بیگ در دیار بکر

بقیه در صفحه ۱۸

ادبیات ایران

بقیه از صفحه ۱۷

۸ - سلطان حسین میرزا شاهزاده تیموری در خراسان
 ۹ - بدیع الزمان تیموری در بلخ
 ۱۰ - ابوالفتح بایندر در کرمان
 ۱۱ - امیر ذوالنون در قندهار
 ۱۲ - قاضی محمد کاشانی و جلال الدین مسعود در کاشان
 شاه اسماعیل با سپاه نه چندان بزرگ - از نظر تعداد - ولی بسیار جنگجو و جرار خود به نابودی تمام امیران کمر بست. او حسن کیای چلاوی را شکست داد و پس از کشتار و گردن زدن شمار زیادی، او را در قفس آهنین سیاری زندانی کرد تا مرد. در تعقیب سلطان مراد به شوشتر رفت و در این شهر به کشتار گسترده عالمان سنی پرداخت. پادشاه منطقه ابرقو را شکست داد و دستگیر کرد و بعدها او را در کنار جسد خشکیده حسن کیای و شماری از سران شکست خورده در اصفهان به آتش کشید. پس از فتح طیس دستور قتل عام مردم طیس را صادر کرد حاصل این فرمان کشتاری هفت هزار نفره و خونین در شهر نه چندان بزرگ ولی آباد و پر رونق طیس بود. شاه اسماعیل پس از شکست دادن شیبک خان ازبک دستور کشتار همگانی مردم سنی شهر مرو را صادر کرد. در جنگ با شیبک خان و پس از کشته شدن او فرمان داد «هر که سرما دوست دارد از گوشت این دشمن بخورد». خواجه محمود ساغر چی از نزدیکان شاه اسماعیل که در معرکه حضور داشته نقل کرده است: برای خوردن شیبک خان صوفیان و قزلباشان چندان ازدحام کردند که کار به جنگ کشید و بر رویهم تیغ کشیدند و به جان هم افتادند و این جسد غرقه در خاک و خون را از هم می ربودند و تکه تکه می کردند و می خوردند.
 پس از فتح هرات - در افغانستان کنونی - برای شیعه کردن مردم هرات ده هزار تن از مردم هرات را به تیغ قزلباشان سپرد و لاجرم شهر هرات تشییع را پذیرفت. در شهر هرات شاه اسماعیل شخصا در گردن زدن مردم و بزرگان سنی شهر شرکت کرد و دهها تن را به دست خودگردن زد. در بغداد، با این که شهردیون مقاومت تسلیم شد شاه اسماعیل دستور کشتار داد و آن قدر مردم را سر بریدند و شکم دریدند که به قول محمد محسن مستوفی از مورخان معاصر صفویه، در «مجموع التواریخ» آبهای رود دجله از شدت

۲ - شاه طهماسب صفوی، ۹۳۰ - ۹۸۴ هجری.

پس از شاه اسماعیل فرزند ده ساله اش بر تخت سلطنت نشست. دوران او به جنگ با ازبکان و دولت عثمانی گذشت. در دوران شاه طهماسب، برادرش القاص میرزا با کمک دولت عثمانی علیه او شورید. القاص میرزا سرانجام دستگیر شد و در حبس شاه طهماسب در قلعه قهقهه به قتل رسید. چندی بعد فرزند پادشاه عثمانی، بایزید، به علت اختلاف با پدرش سلطان سلیمان، همراه با جمعی از لشکریان و نزدیکان و فرزندانش به دربار ایران پناهنده شد و مورد استقبال و عنایت شاه طهماسب قرار گرفت، اما در نهایت شاه طهماسب در وحشت از برافروخته شدن جنگ بین ایران و عثمانی، - بنا بر مفاد نامه ای که از طرف او به شاه سلیمان نوشته شده و متن آن باقی است - پس از کشتار و سرکوب دوازده هزار نفر از لشکریان و اطرافیان بایزید که همراه با او به ایران پناهنده شده بودند ازای چهار صد هزار سکه طلا فرزند شورش سلیمان عثمانی و نزدیکانش را به پادشاه عثمانی تحویل داد و پادشاه عثمانی فرزند و چهار نوه خود و شماری دیگر را کشت.

دوران شاه طهماسب دوران روابط سیاسی ایران با برخی دول اروپائی و عقد قرار دادهای تجاری ست. پول و زن دومقوله مورد علاقه شاه طهماسب بود. بنا به روایت عالم آرای عباسی او خطاطی توانا و نقاشی چیره دست بود و مدتها نزد سلطان محمد مصور از استادان برجسته آن روزگار نقاشی آموخته بود. بهزاد، نقاش نامدار در کتابخانه او کار می کرد و آقا میرک نقاش اصفهانی از همنشینان دائمی او بود. به غیر از بهزاد در کتابخانه مخصوص او تعداد زیادی از نقاشان و نویسندگان نامدار فعالیت می کردند که در «عالم آرای عباسی» از آنان نام برده شده است.

در دوران شاه طهماسب، دختر او ریخان خانم با نفوذ فراوان خود یکی از ارکان حکومت بود و بسیاری از تصمیمات در کاخ با شکوه او - در قزوین - که به نام «بورت پریخان خانم» مشهور بود اتخاذ می شد. شاه طهماسب مدت یازده سال از کاخ و حرمسرا پا بیرون نگذاشت و در بسیاری اوقات در حمام مشغول غسل و نظافت بود و وسواس عجیبی به مقوله پاک و نجسی داشت. او به جای اسب سواری به الاغ سواری علاقه فراوان داشت و به همین دلیل همراهان او مجبور بودند به تبعیت از شاه بجای اسب سوار بر الاغ بشوند. شاه طهماسب پس از ۵۴ سال سلطنت در پانزدهم صفر سال ۹۸۴ هجری مطابق با چهاردهم ماه مه ۱۹۷۶ میلادی در گذشت. (ادامه دارد)

غلامحسین صالحیار

درگذشت

بقیه از صفحه ۴

پیوست و خبرگزاری آن سازمان را بنیاد نهاد که واحد مرکزی خبر عنوان گرفت، با نزدیک شدن انقلاب دوباره به روزنامه اطلاعات بازگشت و پس از انقلاب هم مقام سردبیری را به حکم دکتر مفتوح از شورای انقلاب حفظ کرد اما دیر نپایید.

روزنامه نگاری که وجودش در خبر و انتخاب یک تیترو و عکس مناسب و چاپ مقاله ای از درد مردم معنا پیدا می کرد، در بیست سال پایان عمر برای گذران زندگی به ترجمه خبر و گزارش برای یکی از نشریات موسسه اطلاعات اشتغال داشت و چند بار پیشنهاد سردبیری و انتشار روزنامه را به دلیل مناسب نبودن شرایط رد کرد.

بخش عمده ای از زندگی غلامحسین صالحیار در زندگی سندیکائی او گذشت. بارها عضو هیات مدیره و دوبار دبیر سندیکا بود و در همه مدت از حقوق روزنامه نگاران ایران که از بدیهی ترین شرایط معیشت و امنیت شغلی بی بهره بودند دفاع کرد.

صالحیار که دانشنامه دکترای حقوق سیاسی از دانشگاه تهران دریافت کرده بود، در نیم قرن فعالیت در رشته اطلاع رسانی نزدیک به بیست کتاب ترجمه کرده است که بعضی از آن ها مانند تاریخ جنگ جهانی اول و خاطرات سرلرکموننت اسکرابین در چاپ های متعدد به منتشر شده است.

اولین عکس از ماه که با عنوان «ماه در یک قدمی» تمامی صفحه اول روزنامه آیندگان را به آن اختصاص داد، درست شبیه صفحه آرائی همان روز گاردین بود و عنوان درشت «شاه رفت» برای روزنامه اطلاعات در روز ۲۳ دی ۱۳۵۷ و «امام آمد» در روز ۱۲ بهمن همان سال از یادگارهای اوست که در تاریخ روزنامه نگاری ایران ثبت شده است.

اما با همه این ها سرانجام مانند تمام روزنامه نگاران قدیمی ایران و در حالی که بیشتر همکاران و شاگردانش در سراسر جهان پخش شده اند، در بستر بیماری و سختی از دنیا رفت.

مخالفت کرده بودند را حذف کرد. او با بی پروایی علت این کار را حفظ امنیت آمریکا خواند. شاید هم هراس اواز آن است که پیمانکاران این کشورها احتمال دارد در حقیقت کاری را به پیش ببرند و حفظ حیثیت غارتگران و دزدان آمریکایی امنیت نداشته باشد.

از سوی، پس از تصمیم پنتاگون و سپس درخواست بوش برای بخشودگی بدهی ۱۲۰ میلیاردی عراق که بخش قابل توجهی از آن مربوط به فرانسه و روسیه می شود، وضعیت پیچیده تر شد. بسیاری از کشورهایی که شرکتهاشان از بازسازی حذف شده بودند، گفتند که دیگر به پرداخت مبلغی که در کنفرانس مادرید قول آنرا داده بودند متعهد نیستند. روزنامه نیورک تایمز گزارش داد بانک جهانی به این نتیجه رسیده است که از ۳ میلیاردی که آمریکا ادعا کرده است کنفرانس مادرید برای تامین نیازهای فوری عراق تعهد داده است، درحقیقت تنها ۶۸۵ میلیون دلار واریز خواهد شد.

بدین ترتیب، برسر سفره پهن شده، کسانی قرار گرفتند که به هیچ کس حسابی نباید پس دهند و اگر جنگ در عراق یکشنبه خاتمه نیافت - آنچه که دولت بوش انتظار و امیدش را داشت - اما دست کم غارت این کشور طبق برنامه پیش می رود.

بازی بزرگ

بقیه از صفحه ۸

محاکمه سیاسی، بستگی دارد. به طور همزمان، پرسش دیگر چگونگی دخالت سازمانهای بین المللی برای محاکمه یک حاکم مورد تجاوز واقع شده را در بر می گیرد. تحت فشار قراردادن آمریکا برای رعایت حقوق فردی صدام و محاکمه او براساس حقوق بین الملل در یک دادگاه عادلانه و وادار به پاسخگویی کردن او به دلیل عدم رعایت حقوق انسانی و شهروندی مردم عراق در طول مدت حاکمیتش و افشای زد و بندهای پشت پرده رژیم دیکتاتوری عراق، از وظایف سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر خواهد بود. این جمله کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل که ما با حکم اعدام مخالفین ناکافی است و سازمان ملل وظیفه دارد برای دفاع از شهروندان جهان، محکمتر از این ایستادگی کند و آمریکا و همپیمانانش را وادار تا به قوانین بین المللی احترام بگذارند. آیا دیگر سازمانهای بین المللی دفاع از حقوق بشر از این فرصت استفاده خواهند کرد و بار دیگر مشروعیت حضور خود در پهنه بین المللی را اثبات می کنند و یا همچون گذشته نظاره گر خواهند ماند و تنها به صدور بیانیه ای چند سطری بسنده می کنند؟ شورای دست نشانده آمریکا در عراق که تحت امر پل برومر حاکم آمریکایی عراق است، صلاحیت تشکیل یک دادگاه را ندارد. شورای نیم بندی که از هیچ قانونی تبعیت نمی کند و تنها امربر آمریکا است، بر اساس کدام قانون اساسی و قانون جزایی و مدنی می خواهد صدام را محاکمه کند؟ واگذار کردن سرنوشت صدام به شورا، از سرباز کردن او توسط آمریکا است. واشنگتن باید این محاکمه سیاسی را طبق قوانین بین المللی به پایان ببرد. واداشتن آمریکا و همپیمانانش به رعایت قوانین بین المللی، به مفهوم دفاع از دیکتاتورها و حاکمان خودکامه ای چون صدام نیست، بلکه جلوگیری از خودکامگی بین المللی و شکل گیری بربریتی است که تحت آن، حاکمان قدرتهای بزرگ جهانی خود را محق به انجام هر عملی می دانند. خودکامگی و استبداد جهانی با این گونه اعمال پی ریزی می شود و به عهده سازمانها و نهادهای بین المللی و وجدانهای بیدار است که تلاش خود را برای جلوگیری از آن به کارگیرند.

جهان در آینه مرور

بقیه از صفحه ۷

برای هرگالن بنزین پرداخت می شود. البته این پایان ماجرا نیست. یک قرارداد دیگر که پوشش حمایتی امور لوجستیکی ارتش را در برمی گیرد، نیز مورد بازخواست قرار گرفته است. کمپانی بران - اند - روت که وابسته به هالیبرتون است نیز با به درازا کشاندن کار ۸۱ پروژه که تنها ۱۲ عدد را به تمام رسانده، موجب افزایش چند برابر هزینه این پروژه ها شده است. قراردادهای مزبور، برپایه قیمت اصلی به اضافه مخارج این کمپانی و بدون دادن شانس به دیگر کمپانیها که احتمالاً می توانستند هزینه کمتری داشته باشند، بسته شده است. از این رو، به درازا کشاندن کار، سودی تضمین شده و حتمی را نصیب کمپانی یاد شده می کند.

از سوی دیگر، کمپانی بکتال که وابستگی جمهوری خواهان به آن پنهان نمی باشد، یک قرارداد دیگر به ارزش بیش از یک میلیارد دلار را به خود اختصاص داده است. این کمپانی نیز به دلیل تقلباتی از همین دست رسوا گشته است. طی یک بررسی از جانب ارتش آمریکا، این شرکت در قرارداد احداث و تعمیر مدارس در عراق، پروژه محول شده را به بدترین وضع رها کرده است. همچنین شرکت مزبور از ۲۰ هزار دلاری که برای هر مدرسه اختصاص داده شده بود، تنها مقدار ناچیزی و در برخی موارد هیچ هزینه مصرف نکرده است. در این بررسی، بازدید کنندگان از مدارس درمی یابند که واقعیت حتی از شایعات بر سر زبان، بدتر بوده است. مدارس مخروبه با کلاسهای کثیف، میزها و صندلیهای شکسته، بدون برق و دستشوییهایی که خراب بوده اند، رها شده بودند. به دلیل آمریکایی بودن شرکت پیمانکار، به کسی اجازه کنترل پروژه های آن داده نمی شده است.

اما آنان که به خاطر عدم همدستی با آمریکا در جنگ و یا دوری جستن از پرداخت مبالغ هنگفت برای بازسازی آن مورد خشم و غضب قرار گرفتند نیز نباید از قلم می افتادند. بدین خاطر، پنتاگون اعلام کرد که کشورهایی که مخالف جنگ بوده اند، نمی توانند در مناقصه برسر قراردادهای ۸۱/۶ میلیارد دلاری شرکت کنند. بوش به مردم آمریکا گفت: مالیات پردازان می دانند چرا باید فقط کشورهایی که زندگی سربازان خود را در جنگ به خطر انداختند، در گرفتن قرارداد های بازسازی عراق شرکت داده شوند. او همچنین در یک کنفرانس مطبوعاتی و در پاسخ به خبرنگاری که به امکان اقدام قانونی اروپاییها علیه حذف گردیدنشان از گرفتن قراردادهای اشاره نمود، با تمسخر گفت: قوانین بین المللی؟ خب پس بهتر است به وکیل زنگ بزنم.

غارتگرانی که جنگ و تجاوز با عراق را به راه انداختند و خواست جامعه جهانی را نادیده گرفتند اکنون غارت آن را نیز حق مسلم خود می دانند. معاون وزیر دفاع آمریکا، پال ولفوویز، از طراحان اصلی جنگ با عراق، شخصی است که شرکتهای فرانسوی، آلمانی، روسی، کانادایی و دیگر کشورهایی که با تهاجم نظامی آمریکا

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق

ایران

سردبیر: زینت میرهاشمی

تحریریه: لیلا جدیدی

منصور امان

جعفر پویه

زینت میرهاشمی

چاپ: انجمن فرهنگی نبرد

نبرد خلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبرد خلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبرد خلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای اشتراک نبرد خلق با آدرسهای نبرد خلق تماس بگیرد

بهای اشتراک سالانه

اروپا معادل	۲۰ یورو
آمریکا و کانادا و سوئد	۳۳ دلار
استرالیا	۵۰ دلار
تک شماره	۱ دلار

اخبار و گزارشهای جنبش کارگران، مزدبگیران و کارکنان ایران، اخبار تحولات ایران، عراق و مسائل بین المللی مربوط به آن، اخبار و دیدگاههای جنبش زنان و اخبار جهان را هر روز در سایت ایران - نبرد بخوانید.

آدرس نبرد خلق در شبکه جهانی اینترنت
www.iran-nabard.com
E.Mail:nabard@iran-nabard.com

جنگ خبر

اخبار روزانه را در جنگ خبر بخوانید

www.jonge-khabar.com

جنگ صدا

برای شنیدن آخرین خبرها و تفسیر سیاسی و خبری، روزهای شنبه هر هفته به جنگ صدا گوش دهید.

www.jonge-seda.com

NABARD - E - KHALGH

No : 222 22. December . 2003 / Price: \$ 1 - 1 euros

Organ of the Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas

Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Fax: Italia / 39 - 085 802 53 56

NABARD / B.P. 20 / 91350 Grigny / Cedex / FRANCE
NABARD / Postbus 9458 / 1006 AL Amsterdam / HOLLAND
NABARD / Post fach 102001 / 50460 Koln / GERMANY
NABARD / P.O Box , 1361 / Paramus.NJ / 07653 U.S.A
NABARD / Casella Postale 307 / 65100 Pescara / ITALIA

www.iran-nabard.com

E.Mail: nabard@iran-

nabard.com

Published by : NABARD CULTURAL ASSOCIATION

شهادت فدایی دی ماه

رفقا: فتح الله کریمی - خاطره جمالی -
مرتضی حاج شفیعی ها - حسین محمودیان
- مرتضی احمدی - سیروس قصیری -
محمد زین الدینی - یوسف زرکاری - فاطمه
حسن پور اصیل - بهمن روحی آهنگران -
مسرور فرهنگ - حسن نوروزی - فاطمه
(شمسی) نهانی - شاهرخ میثاقی (اولین شهید
جنبش دانشجویی خارج کشور) - خدابخش
شالی به دست دژخیمان شاه و خمینی در
مبارزه برای دموکراسی و سوسیالیسم از سال
۱۳۵۰ تاکنون به شهادت رسیدند.

که ما آنها را ندیدیم، تصور ما این است که
رفتاری که با زندانی‌ها در این بند می‌شود
رفتاری غیرانسانی و مخالف حقوق بشر است.»
از سوی دیگر اخراج مجاهدین از عراق که تنها
از سوی رژیم آخوندی دیکته شده است، در
تعارض آشکار با کنوانسیون‌های ژنو، منع
شکنجه، پناهندگی و بسیاری دیگر از معاهدات
بین‌المللی است. انتقال یا اخراج اعضای
مجاهدین به خارج عراق، بخصوص به ایران، از
مصادیق جنایات جنگی است.
خاتمی و همپالکی‌های جنایتکارش، در
سراشویی سرنگونی و در حضيض تشست در
صدد اند با استفاده از شرایط کنونی عراق
اپوزیسیون اصلی خود و بزرگترین مانع گسترش
تروریسم و استقرار یک فاشیسم دست‌نشانده
مذهبی در عراق را از سر راه خود بر داشته تا
بتواند به حیات ننگین خود ادامه دهد.
مقاومت ایران توجه دبیر کل، شورای امنیت و
کمیسیون حقوق بشر ملل متحد، صلیب سرخ
بین‌المللی و دیگر ارگانهای مدافع حقوق بشر را
به توطئه‌های ضد انسانی رژیم آخوندی علیه
اعضای مقاومت ایران بخصوص در خاک عراق
جلب می‌نماید و از عموم هموطنان آزاده و
شریف و مدافعان حقوق بشر در سراسر جهان
میخواهد تا برای ممانعت از اخراج و استرداد و
کشتار رزم آوران آزادی بیاخیزند.
۲۲ دسامبر ۲۰۰۳

اخراج و استرداد مجاهدین جنایت جنگی است

اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران
مقاومت ایران خواستار محاکمه خاتمی و دیگر
سردمداران رژیم آخوندی بخاطر جنایت علیه
بشریت میشود

خاتمی رییس جمهور رژیم آخوندی امروز برای
چندمین بار خواستار استرداد مجاهدین شد و
گفت آنهایی که مرتکب جرمی نشده‌اند «باید
با آنها با ملایمت برخورد کنیم ولی آنهایی که
مرتکب جنایت شده‌اند مورد محاکمه» قرار
خواهند گرفت. وی گفت «با آنها باید مثل
سایر گروههای تروریستی برخورد شود».

این دعای مضحک در حالیست که خاتمی
مانند دیگر سردمداران رژیم، بخاطر اعدام
۱۲۰ هزار زندانی سیاسی از جمله قتل عام
۳۰ هزار زندانی در تاسستان سال ۱۳۶۷ و
سرکوب وحشیانه زنان و اقلیتهای مذهبی و
قومی که از مصادیق بارز جنایت علیه بشریت
می باشند، می بایستی در یک دادگاه بین
المللی محاکمه شود. پیش از این شورای ملی
مقاومت ایران اسناد جنایات خاتمی و ۱۹ تن
دیگر از مسئولان کشتار و شکنجه مردم ایران
را در اختیار مراجع بین‌المللی ذیربط قرار داده
است.

خاتمی در شرایطی دم از استرداد مجاهدین
میزند که جرم اکثر اعدام شدگان طی دو دهه
تنها هواداری از مجاهدین و یا پخش نشریات
آنها بوده است. بنا به فتوای خمینی که بنا به
تصریح رییس قوه قضاییه رژیم جزو قوانین
جاری کشور است، جان و مال و نوامیس
مجاهدین مباح است. بر اساس همین فتوا
دژخیمان رژیم آخوندی نه تنها اعضا و
هواداران مجاهدین بلکه پدران و مادران
سالخورده آنان را به جوخه‌های اعدام سپرده
اند یا برای مدتهای طولانی در شکنجه
گاههای قرون وسطایی زندانی کرده‌اند.
ملایمت در فرهنگ ملایان قطع دست و پا و
سنگسار و ضرب حتی الموت.

گزارشگر دستگیریهای خودسرانه، در ژوئن
۲۰۰۳ پس از بازگشت از ایران اعلام کرد «
احتمالاً اعضای بیشتری از این
سازمان(مجاهدین) در بند دوپست و نه بودند

تصمیم شورای حکومتی انتقالی عراق نقض آشکار حقوق بین‌المللی است.

چهارم ژنو هرگونه انتقال یا اخراج
اعضای سازمان مجاهدین خلق
ایران به خارج سرزمینهای عراق
یا استرداد آنها به ایران ممنوع
است.
اعضای سازمان مجاهدین پناهنده
در عراق بوده و تمامی قوانین بین
المللی ناظر بر حقوق پناهندگان و
حفاظت از جان آنان باید تضمین
شود.

شورای حکومتی عراق با این
تصمیم ضد انسانی عملاً در جهت
کمک به اقدامات تروریستی و
صدور بنیادگرایی جمهوری
اسلامی گام برداشته و این تصمیم
به صدور و توسعه تروریسم توسط
رژیم ایران منجر خواهد شد.

سازمان چریکهای دایی خلق ایران
از دولت آمریکا و از همه نهادها و
سازمانهای صلح دوست و مدافع
حقوق بشر می خواهد که به
بیانیه ۱۸ آذر ۱۳۸۲ (۹ دسامبر
۲۰۰۳) شورای حکومتی که ناقض
اساسی ترین قوانین بین‌المللی و
نقض آشکار قوانین جنگی است
اعتراض کرده و مسئولیت تعهد به
ضوابط بین‌المللی را به شورای
حکومتی گوشزد کنند.

سازمان چریکهای فدایی خلق
ایران از تمامی ایرانیان می خواهد
که برای دفاع از حقوق انسانی به
این اقدام شورای حکومتی
اعتراض کنند.

سازمان چریکهای فدایی
خلق ایران
جمعه ۲۱ آذر ۱۳۸۲
۱۲ دسامبر ۲۰۰۳

روز ۱۸ آذر ۱۳۸۲ (۹ دسامبر
۲۰۰۳) خبرگزاریها بیانیه
«شورای حکومتی انتقالی
عراق» را مخابره کردند. بر
اساس این بیانیه که
بلافاصله مورد استقبال
استبداد مذهبی حاکم بر
ایران قرار گرفت، شورای
حکومتی به اتفاق تصمیم
گرفته که «مجاهدین خلق
را تا احوال از عراق اخراج
کند».

این تصمیم تنها بر اساس
منافع استبداد مذهبی و
تروریستی حاکم بر ایران و
بنا بر مذاکرات با رژیم ایران
صورت گرفته است. ابطحی
معاون حقوقی و پارلمانی
خاتمی بلافاصله پس از
انتشار این بیانیه گفت: «ما
روابط خیلی خوبی با شورای
حکومتی داریم» وی اضافه
کرد که مذاکراتی در مورد
مجاهدین خلق با شورای
حکومتی داشته و «تصمیم
حاضر نتیجه این مذاکرات
است».

واقعیت این است که شورای
حکومتی عراق از طرف
نماینده دولت آمریکا در
عراق منصوب شده و از نظر
حقوق بین‌الملل، عراق یک
کشور تحت اشغال است و
بر طبق کنوانسیون ۱۹۴۹
ژنو مسئولیت حفاظت و
امنیت افراد غیرنظامی به
عهده دولت آمریکا است. بر
اساس ماده ۴۹ کنوانسیون

نابود باد امپریالیسم و ارتجاع جهانی - زنده باد استقلال، دموکراسی، صلح و سوسیالیسم

یادداشت سیاسی

مهدی سامع

Mehdi_samee@yahoo.com

روز یکشنبه ۱۴ دسامبر، تیر اول همه ی خبرگزاریهای جهان را دستگیری صدام حسین، رئیس جمهور سابق عراق تشکیل می داد. پل برمر، مسئول آمریکایی اداره امور عراق، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در بغداد اعلام کرد که صدام حسین، رئیس جمهور سابق عراق، روز ۱۳ دسامبر، ساعت هشت شامگاه شنبه به وقت محلی، در روستای الدوار واقع در ۱۵ کیلومتری جنوب شهر تکریت، دستگیر شده است. به جز نیروهای ارتشی و یک واحد ویژه که مأموریت دستگیری صدام حسین را به عهده داشتند و تیم خبری همراه آنان، هیچ خبرنگار رسانه های گروهی شاهد ماجرا نبوده و بنابراین گزارشاتی که از نحوه دستگیری وی انتشار یافته، تنها روایت ارتش آمریکا است که می تواند با حقیقت آنچه که واقعا به وقوع پیوسته، کم یا بیش تفاوت داشته باشد.

هنگامی که صدام حسین در روز دوم اوت سال ۱۹۸۹، با زیر پا گذاشتن ضوابط و معیارهای بین المللی، به اشغال کویت مبادرت ورزید، هرگز فکر نمی کرد که در ۹ آوریل ۲۰۰۳ رژیمش فرو خواهد ریخت و پس از مدتی خود او نیز به دام خواهد افتاد. صدام حسین، مانند همه ی دیکتاتورها، از پیروزیهای لحظه ای برای خود و رژیمش، اسطوره می ساخت و گمان می کرد با سلطه بر مردمی که می تواند آنان را سرکوب کند، قادر خواهد بود قوانین و عرفهای بین المللی را هم زیر پا گذاشته و جان سالم بدر برد.

اکنون که دیکتاتور سابق عراق دستگیر شده است، جهانیان در انتظارند تا نحوه برخورد نیروهای ائتلاف که عراق را در اشغال دارند و شورای موقت حکومتی که منصوب آمریکایی اداره امور عراق است را با صدام حسین مشاهده و ارزیابی کنند.

علاوه بر این، موضوع آینده عراق اکنون مهمترین چالش پیش رو برای اشغالگران و دولت تحت امر آنان و برای افکار عمومی جهان و نیروهای دینفع در آینده عراق به شمار می رود.

برای مردم عراق، مساله دموکراسی و پایان دادن به اشغال، دو روی یک سکه است که هر یک بدون دیگری، عراق را هرچه بیشتر در گرداب بحران و نا امنی غوطه ور می کند. در این میان، برنامه های مداخله گرانه ولایت خامنه ای نقش برجسته ای دارد.

در خط مشی سیاست خارجی استبداد مذهبی حاکم بر ایران، عراق و مداخله موثر در آن یک نقش کلیدی ایفا می کند. کشور عراق بنا به دلایل گوناگون و منجمله به خاطر ترکیب جمعیتی و سرکوب نیروهای ترقیخواه آن طی چند دهه گذشته، اولین مرحله در استراتژی نظام ولایت فقیه برای ایجاد «اتحاد جماهیر اسلامی» را تشکیل می داده است. اشغال کویت به وسیله رژیم صدام حسین و حزب بعث و میدان دادن به نیروهای اسلامی بنیادگرا در عراق، یک کمک موثر به این استراتژی بود که اکنون برای ولایت خامنه ای بهترین زمان برای به عمل تبدیل کردن آن فرا رسیده است. نظام استبدادی مذهبی حاکم بر ایران، با نقش اصلی در عراق را طلب می کند و یا عراق را غیر آرام و بدون ثبات می خواهد و در این راه با جدیت و به اشکال مختلف به مداخله گری خود ادامه می دهد. بیانیه ۹ دسامبر شورای موقت حکومتی، یک حلقه مهم در جهت عملی کردن این استراتژی می باشد. اگر نیروهای عراقی مدافع دموکراسی و حکومت عرفی بخواهند سیاست مداخله گرانه رژیم مذهبی ایران را خنثی کنند، راهی جز موضعگیری قاطع در مقابل سیاست توسعه طلبی استبداد حاکم بر ایران پیش روی ندارند.

xxx

قرار است روز اول اسفند ۱۳۸۲، انتخابات هفتمین دوره مجلس ارتجاع برگزار شود. بر اساس ماده ۲۸ قانون انتخابات، مهمترین شروط انتخاب شوندهگان به قرار زیر است:

۱- اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی

۲- تابعیت کشور جمهوری اسلامی ایران

۳- ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل متریقی ولایت فقیه

بر اساس همین قانون، مرجع اصلی که باید موارد بالا را در مورد کاندیدها تشخیص دهد، شورای نگهبان قانون اساسی است که یک نهاد تحت امر ولی فقیه می باشد.

بر این پایه و اساس، انتخابات مزبور با هر کمیت و کیفیتی که برگزار شود، انتخاباتی ضد دموکراتیک و علیه عالیترین مصالح و منافع اکثریت مردم ایران خواهد بود و سازمان نیز در کنار ملیونها تن از مردم ایران، آن را تحریم می کند. این انتخابات همچنین در شرایطی انجام می شود که در سراسر جامعه ایران و در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، بحرانی عمیق زندگی ملیونها تن از زنان و مردان ایران زمین را به تباهی کشیده است. فقر، بی حقوقی، استبداد، بیکاری، اعتیاد، فحشا و ... در ایران بیداد می کند و این در حالی است که سرکردگان حکومت با اتخاذ سیاست امتیازدهی گام به گام به خارجها و سرکوب سیستماتیک مردم ایران، در صدد هستند تا با تقلب و بزرگنمایی و ارایه آمار ساختگی و پخش صحنه های دستکاری شده، مدعی شرکت مردم در انتخابات شوند.

در حالی که تا چند ماه قبل، دوم خردادها برای تصویب نهایی دو لایحه خاتمی، زمزمه عدم شرکت در انتخابات را سر می دادند، اکنون که به بی حاصل بودن بلوفهای خود پی برده اند، جملگی در صف ثبت نام کنندگان قرار گرفتند تا حتی اگر شورای نگهبان به قلع و قمع آنها مبادرت ورزید، حداقل سهم خود را در گرم کردن تنور ارتجاع پرداخت کرده باشند. دوم خردادها که برای حذف نظارت استصوابی خیز برداشته بودند، اکنون که به فقدان اراده و توان خود پی برده اند، از زبان دبیرکل حزب مشارکت به همان نظارت استصوابی تن داده و اعلام کرده اند که «شرط ما نظارت استصوابی در حد مجلس ششم است» (ایرنا - شنبه ۲۲ آذر ۱۳۸۲)

درست در شرایطی که همگان به سترون بودن مجلس ششم اذعان دارند و بسیاری از نظریه پردازان جبهه دوم خرداد اعتراف کرده اند که در مقابل اصلاح طلبی، دیوار قطور قانون اساسی قرار دارد، سید محمد خاتمی، رئیس جمهور رژیم، روز ۲۴ آذر در بیانیه خود با کلی بافی و عوامفریبی، دوستان و همفکران خود را به کاندید شدن تشویق کرد. خاتمی در بیانیه خود گفته است که: «ضرورت حضور همه سلايق در مجلس انکار ناشدنی است، و این مهم تنها در صورتی محقق می شود که تمامی افراد و گرایشها و احزاب و جمعیتها در این عرصه حضور یابند و مجلس به معنای واقعی "خانه ملت" باشد». البته خاتمی در اینجا تعریفی از «گرایشها و سلايق» ارایه نمی دهد، اما واضح است که منظور او کسانی است که به اصل ولایت مطلقه فقیه التزام عملی داشته و وفاداری خود را به شورای نگهبان تحت امر ولی فقیه ثابت کرده باشند. خاتمی در بیانیه خود «از تمامی کسانی که به سرنوشت اسلامی و ملی این کشور (بخوانید نظام استبدادی مذهبی ولایت فقیه) علاقمند هستند» درخواست می کند که «با مشارکت خود، عرصه را برای اعمال اراده ملی فراهم کنند. بی گمان ثبت نام افراد با گرایشهای گوناگون بستر ساز این مشارکت خطیر است». یک روز بعد، آقای دکتر ابراهیم یزدی و دوستان او به این پیام لبیک می گویند و منتظر می مانند تا شورای نگهبان آنان را رد صلاحیت کند.

بدین ترتیب معجزه ای که سعید حجاریان در مورد انتخابات مجلس هفتم ارتجاع به دنبال آن بود، به شکل مسخره ای از طرف نهضت آزادی در شرف وقوع است. در تشریح این معجزه بهتر است به سخنان یکی از فعالان پیرامون حکومت که در شماره ۳۰ آذر روزنامه اعتماد چاپ شده توجه کنیم.

محمد بسته نگار، از چهره های فعال ملی مذهبی، ثبت نام برخی نیروهای این جریان را به معنای شرکت در انتخابات ارزیابی نکرد و افزود: «ما می خواهیم که دستمان باز باشد و حضور در انتخابات را موقوف می کنیم به عکس العمل حاکمیت. به هر حال توقعات ما مبنی بر آزادی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی، رفع توقیف از کلیه مطبوعات، لغو نظارت استصوابی هنوز به قوت خود باقی است. شرکت ما در انتخابات پیوند عمیقی با رفتار حاکمیت دارد و در صورت عدم تحقق این شروط در یک تصمیم جمعی موضع متناسب با شرایط را اعلام می کنیم.»

نام این معجزه چیزی جز «شرکت در قدرت با هر شرایطی» حتی به قیمت نادیده گرفتن نقض پایه ای ترین حقوق مردم نیست و نام دیگری هم می توان بر آن نهاد و آن تسلیم به قدرت با هر شرایطی است.

انتخابات دوره هفتم مجلس ارتجاع در شرایطی برگزار می شود که ایادی خامنه ای در همه جا رقبای دوم خردادی را از هر طرف تحت فشار قرار داده اند. کاندید شدن تعدادی از فرماندهان سپاه و حمله به دوم خردادها در نماز جمعه ها، از نمونه هایی است که قرار است یا اقدام شورای نگهبان تکمیل شود.

در مقابل این یورشها، سران دوم خرداد به گزافه گوییهای خنده دار و تهدیدهای توخالی متوسل شده اند که نمونه آن حرفهای شیخ مهدی کروبی است که در شماره روز ۲۰ آذر روزنامه یاس نو منتشر شده است. کروبی از خطاب نماز جمعه می خواهد که «به جای متهم کردن مجلس، صریح و روشن کاندیداهای خود را از پشت تریبون ها مطرح کنند تا معلوم شود یک من ماست چقدر کره دارد.» وی سپس به حربه تهدید توخالی متوسل شده و به گماشتگان ولی فقیه هشدار می دهد که «اگر بخواهند به این روش ادامه دهند توپخانه موشکی مجلس که بردش هم بیش تر است آغاز به کار می کند.» آقای کروبی به خوبی می داند که در مقابل «توپچیهای» ولی فقیه، «ترقه» ایشان نه صدایی دارد و نه پژواکی و البته یکی از مسئولین اصلی این فلاکت، شخص ایشان است که در اولین ماههایی که بر کرسی ریاست مجلس تکیه زد، در مقابل نامه خامنه ای سرفرود آورد. اکنون خیلی دیر است که آشیخ مهدی کروبی برد موشکهای خود را به رخ ولی فقیه بکشد.

روز ۱۷ آذر، عبدالله مؤمنی، دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت، در میزگرد مجلس و جنبش دانشجویی که در محل خبرگزاری کار برگزار شد در باره موقعیت مجلس ششم و مساله انتخابات آتی گفت: «دانشجویان در انتخابات شرکت نخواهند کرد و این رویکرد بیش از آن که مربوط به عملی نبودن مناسب فرایند انتخابات باشد به تنزل جایگاه مجلس در نزد برخی حاکمان مربوط است.» وی افزود: «جایگاه مجلس در هیچ دوره‌ای به اندازه دوره ششم تنزل پیدا نکرده بود و محال است که مجلس بتواند در یکی دو ماه مانده به انتخابات، حیثیت و اعتبار خود را بازیابد.» مؤمنی با بیان این عقیده که در حال حاضر برگزاری دموکراتیک انتخابات هم نمی تواند تغییری در جایگاه مجلس ایجاد کند، عمده ترین چالش مجلس ششم را تقابل بین اراده عرفی و اراده شرعی دانست.

به حرفهای آقای عبدالله مومنی این را باید اضافه کرد که تقابل بین شرع و عرف مهمترین چالش جامعه ماست که خود را در تضاد بین مردم ایران با استبداد مذهبی ولایت فقیه نشان داده است و تا زمانی که این تضاد وجود دارد، هیچ انتخاباتی دموکراتیک نخواهد بود.